

۱۳۲۲

۵
۵۵۵

فرهنگ اردو
لغت لب خط سید رضا حسین
زاگر

۸۵۴
۱۳۲۲

۱۳۲۲
۱۷۵۰۲

فرهنگ اردو
لغت طب
سید رضا حسین زاگر

۱۳۲۲

۵
۵۵۵

فرهنگ اردو
لغت لب خط سید رضا حسین
زاگر

۸۵۴
۱۳۲۲

۱۳۲۲
۱۷۵۰۲

فرهنگ اردو
لغت طب
سید رضا حسین زاگر



ms.

فرغ من اردو
لوت لب : سید رضا حسین
ذاکر

Handwritten signature and red circular stamp.

نورنگ طبعه چای سوره تالیف کیه
رضا هیتی شیرازی ۴۰

K.

[illegible]

[Faint handwritten notes in Persian script, likely bleed-through from the reverse side of the page.]

۹۲۵

لغات طب

۱۷۵۰۲۱



۱۳۴۲

۵۱۴

۲۲

Handwritten Persian text on a yellowed paper insert, including the number ۱۷۵۰۲۱ and various script fragments.

والمؤمنين

之類

الجوت و خافه الحمار و خافه الشار و شجر الدم و صل الحامض
حمير او حو فی لوس و شفا و کحلا و العلویا فارسی شکل
شجر سر یا نه حالو ما و نفعی بالعتق و کاهو خنزیر و بهمه
جوده هندی نوعی از گندیده تلخ و رقیق ان با سرکه بر خیار
هند تحلیل دهد و جگر را پاک کند خورده و ضا د کردن بومند
مضر بدها مصلح ان کند و **ابریشم** بفتح الف فارسی و بند
ریشم در معجن کنند قوت مباشرت زیاده کند خفقان را
نافع و مضر عده مصلح ان رب رواس و اسج **ابل**
و جوز الا بهر و ثمرة العرو و لوس و غنچه دان و شمر و
کویچه فارسی تخم دهل هندی چنگا سر و کاپیل سه دم
باعل لعق کند حیض براند و یکم مرده و زنده بیند از د
و مضر جگر مصلح وی عود الوجیه یا فو النجمان بدل ان جوز
السرو یا دار چینی **ابنوس** دو نوعت هندی درخت
تیند و چون بآب حل کند سبید رخیم و شکبوری را زایل
کند بدل ان چوب کنار مصلح ان صغع عری و مریشی تغییر
کونند **ابر کاکیا** و ابر کاکیاب و نسج العنکبوت فارسی
کره شیرازی کریمه هندی جاله و پرده مگر ی برتبع ربع

بندگان را بکند به کندری پرده جابر گویند **ابوبار** فارسی امل بنده
 انوله اشتباه طعام باز دیکند بوا سیر را سحر مند حفظ و ذین را زاده
 کند و مور را بیا به کندسته نوبت در چشم کند سید سیر در شربت
 رسته درم مضر سیر در مصالح او عمل بدل او شیر ه امل بکندری
 نیلی کاخی **ابرون** بفتح الف حی العالم و ابرار القندری
 ناز بود در حی العالم گفته شود **ابیل** بفتح الف قله صغار و بیل
 و خیر بوا و شوشه بندر دونه الاهی خورده معده و جگر سرد را
 نافع بدل ان قله بزرگ شربتی پیرا به کندری یا لکی
البت بفتح الف شرح فارسی گوشت شربت و بیدیه بالنگ
 در شرح گفته شود **ابوعلی** بفتح الف و ضم نای فارسی کل
 خیری بکندری کل خیر و انواع ان در خیر و گفته شود **ابن**
عروک فارسی را بوا بندری بول مرستی منکس کندری
 منکلی کعبه و ی یعنی استخوان کخته بای او بنر عقیقه بند
 حامله شود **ابان** بفتح الف فارسی خراده بندری کعبه شیر و ی
 معلول را نافع بکندری کتی **ابراک** کباب شرح القندری
ابرا القند ناز بولت

انته

البح و ابست بندی شرح بولت زردان کرم و خشک گوشت
 کرم و زرد و بر سضم و تخم ان کرم بخور ان بوا سیر را نافع تریش
 ان سرد و خشک طلاء ان کلف و خفکان را نافع اکلتش بالجو کباب
 خفرا لروخته و کزید که مار و سیرقان را نافع منفرینه و معده
 قولنج ارد مصالح ان شراب خشخاش بدل او لیون بکندری
 شقیق **اتراوب** و انبر بارسی فارسی و زاج نطفی زرد در
 انبر بارسی گفته شود **التلیا** جل الحامی

انند و کل الاصفی ان یارسی سرم اصفی فی و کلان سیمای و کل
 جلا در چشم کشیدن صحت کفای دارد در زرد بخور کبیر حقیق باز
 و اگر در بینی دمن خون بینی باز دارد مضر شش مصلح وی غرول
 وی آبار **اتلق** بفتح اول آوند لبنان و عین السریانی
 و سقمونی و سنجوب و اغیس و حب القند و ظاهر و
 قطافلون و در خمره اوراق و فنجکشت و بنجکشت
 فارسی فلفل بری شیرازی تخم دل الثوب بندی سناو
 استعمال و خواص او در شرح گفته شود **اتل** بکندری

طرفا هندی چها و دو نوعت سیاه و سفید خاردار و غیر خاردار
سیاه را عین الفقرا سفیدان را شالوچ بول آن تم هندی
یا تخم روی در طرف گفته شود بمرهت و کندری سرنه و
کانتیه سرنه

اگر بقیع اول بدلم و بهمان و جریع و عنبر و ورق
و نقد و عنبر هندی کمر و گنبد و بهمرهت کام کتول
و کندری سرنه در عنبر گفته شود

اگر یکم و ثالت نیشوق یا رسی الویه و حرسند
انجیلی و الوثنه مشهورند الوسل صفرا مضری میوه
مصلح وی قند **ادرار** ققرص الغراب و الکملک و
حب الغراب هندی کاک تندیر و کاک سیل و کجده از
جمله سموات است طلائران جریع و قویا و عرق النصار
نافع و مجموع حیوانات دم دار را بکشد مصلحان روغن
یادوخ یا سفناه و بهمرهت و کندری کاج و پنجه اسرا
کاجا کوند **آذریو** و آذریو و پنجه زیلا و فلاد
کلیم ثوی و قفید ثوی و پنجه آطیش و قعیلا بوس
وسطه نیون شیرازی جو یک اشنا و کجور مریم و شجره
مریم هندی پتاجوری زن اگر کجور کند کج پند اند

احدق المضي و اقچوان و لهار الواس و عین البقر
و میث و عین الیقا و کاج و پنجه و کافوری یا رسی بالونه
هندی کل شب بو و ریجان را نیز گویند در اقچوان گفته شود
اگر

ازاد درخت در هر زمینی طبعش است
 شیر از ترناخت و طفق یا رسی و طاق پندی درخت لکام
 عصاره آن جهت کونم نافع و شران سرفه بلغم را مفید
 ورق وی موی را دراز کند چون بشویند و مرهمش است
 بر زخم بکتری ادویه بیون و یا کمان بید شربت
اسفنج البحر خاکستر آن بر زخم تازه
 یا شند خشک کند مضارضا مصلح آن رب غوره در آب
 برشته یا رسی لشکر و کارزان گویند **استرخا** در زخم
 گفته شده **اسبری** پندی انجروب صحرائی در موی بکثر
 گفته شده **اسموس** و آن زرد است در موی بکثر
اسطوخودوس و شامسوم و روی موقوفه الارواح است
 نوغ یا زبونی و لون آن سبز باشد و صبر و رانافه و قوی
 دل زهر خور و بگزند که جانوران ستم درم سودمند و
 غشیان ارد مصلح وی همان یا صمغ کثیر **اسوس** و
 زهره یا رسی اوس پندی نمک چینی سفید رنگ را در
 مایل سفیدی چشم را زایل کند کشیدن چشم **سقنور**
 یا رسی سقنور و سقنفس و در کای هند و کای
 در کشور

در سقنور گفته شده **سقنور دیون** یا رسی سقنور دیون عربی نوم الحیم و
 نوم بری یا رسی سقنور دیون حیف را اندازد و بیرون
 فاروق است در نوم الحیم گفته شده بدل او نوم الذکر و بکثر
 بلوی **اس** پندی کشند و یا بوی بکثر مول ماء العسل است
 رانافه حیف را انداخته مصلح وی روغن بادام بدل او
 زنجبیل **اسفیل** و بصل الفار و بصل القی و بصل الفیل
 و بصل العسل و بصل الفیصل پندی پیاز دشتی است
 صبر و مایه خولیا سودمند تنیر چشم از مضر عصب است
 وی همانا و شیر تازه بدل آن بلیوس مرهمش کاند اکندری
 اولی کپری اروی **اس نیکه** و فیطس و عماد و اکاوند
 یا رسی مورد پندی نور نو اکش خققان را زایل کند
 وی سرفه رانافه بدل و ورق توت ضرر آن طبیعت
 بند در مصلح وی بنفشه **اسفید سفید** و خردل سفید و
 و خرفه سفید یا رسی تخم پندان و خردل سفید بوی
 الیثا در بند سوسون انواع آن در حرف گفته شود
 و کندری و شهور سوسنی **اسفنج** هند را که یاک
 ملین سینه و سرفه و شش را در کای بود سودمند مضارضا

سرد مصلح آن غفلت و زنجیل **استورون** و خبت الحیدر هندی
 کیت لوک در خبت الحیدر گفته **اشف** بفتح اول و شبت
 العجز و کس مایه بغدادی و یارسیه دواله و دوال ملک
 هند بر جیکه بخود ویر جیت صبح و احتیاق رحم را نافع
 اگر در خشت نده آن نشینند حیض را انداکلش تیرا بند
 ساند و خفقان را سودمند مضر روده مصلح آن است
 بدل او قودمانا و اسقول **اسراش** هند سریش یارسیه
 زانان هند نیز سریش خود کرده بیاض مندر حیض را اند
 مضر آن مضر غمی غم مصلح یعنی سخته معده مصلح وی کلقت
اسرج بکسر اول و سرج هند سفیده قلغ در سند و قس گفته

اشنان بالضم اول یارسیه حص عریه غاسول هند میوم
 پنجم دم اکلش عسر البول بکشد بکشد اوجیص را اند
 دم او یکم یکم مرده و زنده بیرون ارد و ده دم او کم
 قاتل مضر شانه مصلح ویر عمل با تخم خیزه چون انرا باند
اشقاق و شقاق بفتح اول و شقاق و شقاق و
 قلیط یارسیه اگر ز البربر هندی سر یایه باه راز یاده کند
 و قلیط

و قلیط حکم کند و در اول و شیر زنان زیاد کند چون خود بر کبردی
 شربت آن سه دم مضر شش مصلح آن عمل بدل آن جلفوزه و شرب
 گفته **اشف** و درخت کرم دانه قسم مازریون و خامالان و
 شیر از یارسیه و خالق النمر در مازریون گفته شود

اصابع همس بفتح اول و شکوفه سورنجان هندی کل بانوی بوند
 ان صباع سر و باد مانع بشکند اکلش بازنجیل باه راز یاده
 کند **اصابع الفتیات** بفتح اول هند تریه در فوجت گفته
اصابع القدری و انکور زیتونی هند در کسبیه در غنیه گفته
 شفو و بمری کایه در کسبیه کری در کسبیه **اصول الایح**
 یارسیه بچ کابینه و بچ راز یانه و بچ کبیر و بچ کفش را نیز گویند
 بر یکی جدا گانه گفته **اصل المرحان** یارسیه بچ بید هندی
 کل یکم در بید گفته **اصل الوف** و دیوسا نیطیس نایه
 در افیطون هند یکم کنول سده جگر و سپر و کرده را بکشد **اصل**
القصر یارسیه بچ نی هندی بانس یکم در عضو یکم بکشان
 مانده باشد ضما کنند بیرون ارد **اصل الراس** یارسیه راس
 شرکان بدر هند جیت در راس گفته **اشف** بکشد تری جگه

اصل السوسن الابيض شهر پنج بقیه ان قطه شیرین است در حلق
 کفنه **اصل نیلوفر هندی** باریک قل و فاغیه مضه الا بول
 منفعه ان در فاغیه کفنه **اصل اصابع الصف** و کف عایشه و
 کف مريم اکش حبه رسته و جنون مفید **اصل السروج القلق**
 و بروج شهر هندی پنج نفقه و کلمه در سروج کفنه شود
اصل الکافور سبز اجودیه در کفش کفنه شود **اصل البند**
 مشهور کاسه یک جز در سبز کفنه شود **اصل الاذر المریخ** در
 بادام تلخ با سرکه و روغن کل نهند و بگویند خداوند
 رانافع **اصل السوس** و اصل المنک باریک پنج بند اصغیا
 اندوه کرمانی پنج مده کار زوئی در اذر طبعش معادل شود
 حلق و قصبه شش و تشنگی بخت نند در سینه و جگر و جرب خاخن
 و سرفه رانافع **اصل القلقل** و قلعلمویه هندی پنج پلا
 مؤثر در قلعلمویه کفنه شود **اصل الرازیاخ** باریک پنج
 رازیاخ هندی پنج لوف در رازیاخ کفنه شود **اصل الکافور**
 یک لول و استر کاهند و بگویند درخت زیتون جهت سعال
 و نزله نافع مولد نیات و صلاص مصلح وی بقیه با شرب
 نیلوفر بدل ان چندید استر

اضبوط و اطماط و اطموط و اطوط
 و فندق روی هندی ریش بقی رازایل کند باه و زاده
 کند و چند انه او در ایل کند تا کفنه را بد بکار گرفته شود
 تا یک کفنه کور بر زخم کمزیده مار مالش دهد و نیز در چشم
 زهر دفع شود

الطریه یک لول باریک رشنه و نان فطیم هندی روئی آورد
 بیخمیر کرم و دیر بهضم باروغن و قند سرفه و شش رانافع و
 مصلح وی فلفل و زنجبیل **الطباء الکلب** بقیه اول باریک
 فحطه و محاطه در سبب تان کفنه شود هندی سوره و شوره
 و کندی چلکاشی **الطفاو الطیب** بقیه اول باریک
 بریان تبریزی ناخن دیو و ناخن صدق و ناخن بومبو
 ناخن خشنو هندی یک جز در عجبیه و عطریات داخل کنند و
 زن در شیب خود و در کندیض رانند اکش خنای صم
 و خفکان و در معده و جگر را سود دهد امان ان حج
 امعا پیدا کند مصلح و بر کل مخدوم بدل ان قصبه زهر
اعین السطین باریک کسنویه عین خمر العصا اللاحق

تخم انرا احد الفقد موی است بخوبی هندی پیل سنبالو در بند
الکلیت گفته شود سه نوع است سبید و سیاه و سبز

انگش و انگش پاریس جو زردی بار درختی باشد و صفت
ان که با هست و بعضی جو که با کوبند در که با گفته شود
پاریس توتیای که در سبزی و کمانی و مصری و در کل
گفته شود و قسم دیگر یکی سبزی که هندی نیله توله و دیگر که
بصری هندی کلکیری و سمر را نیز گویند و ان در انند
گفته شد اقام است و خواص هر یک مکان خود خواهد
آمد **انطلاط**

انطلاطون و مقل هندی کلکو در مقل گفته شود **انطلاطون**
و فوچیک و بکند و فاس و سبز و سبک پاریس و نقل
بستانی شیرازی بالکوی خوله هندی سبزی بوئیدن ان
سده دماغ بکشد و خفقان بلیغ و سوداوی و بواسیر
جگر و دل و معده سرد را نافع مضر دماغ کرم مصلح آن چشم
بدل ان و نقل **انوسون** و فوچون پاریس صمغ عربی و زردیون
هندی انجروت و زردیون گفته شود **انوسون** و فوچون عربی

عصاره

عصاره خشکاش هندی ایرون خالص است در انرا اندر زعفران شود
و سبک کرد و در اقیانوس کرم هندی نرم شده و معشوق ان را با زعفران کند
بار و خنک کل و زعفران در کوش چکانند در زایل کرد انرا با شیر عورت
در چشم کشند و چشم را سودا بدود و دم او کشند بوع مصلح ان فلفل
و ادکر و دارچین و بدل ان شکر وزن او بدر انج و نافع **انوسون**
و خرق و لاله انرا و در سبزی و هندی قسم و همداد و هرگز یک
عقربانه مضر صدام مصلح و ی خوفه **انوسون** زیره و روغن

اناقیا و عصاره قوط و قوط تخم خاریت پاریس کرم هندی
رس درخت یول چون بیاض مسدود نافع و در چشم کشیدن و در چشم کشیدن
و طلاء ان جهت شکستگی اعضا بود و در بدل او عدس **اناقیا**
بفتح اول و احداق اطریقی زبان مصر که کاشش یونانی و یونانی
زبانی موصل شجره الکافور پاریس کاوشیم عربی عار و عین البقر
شیرازی با بونه کاوکار و روغن کلی کاو و بهار العارشی عین البقر
هندی کل شب بو و ابرو بجای اظهار مالند قوت مجامعت را اید
دیده بوئیدن او خوار اله مقدار سه درم او مان ان سبک
و کرده بریزد و مضر صده مصلح و انوسون و کشیز و قند و

وکل ریگان را نیز گویند **اقویلا سمون** یونانی روغن بیل و روغن
ارنژی را نیز گویند در بید اگر گفته شود **اقوا و الرومان بنی**
و نارنگی بنی بیل در بیل گفته شود و بیخ از امفات گویند
مغات گفته شود **اقلیسیا** و قلیسیا بنی کیت لوبو و غیره
خواص آن در جویات گفته شود **اقویالی** پارسه ماعا
آن یکمده شد و در حصار یکمده نمایند خون فاسد را
نافع بایه منافع در ماعا العمل گفته شود **اقط** ککوا الشبیر
پارسیه جوکاشیه و روتایان شیر از اخضات نامند و بیل بنی
است و در بزم مده را بد بود و بر بای کرده خوردند که مده
آن کل اکبیدن اقارون و عمو الوبه بنی کج در عمو الوبه گفته

اک و تفاه بر بنی سب صحرانی در زرد و گفته شود **اکروس**
درخت کبریا و جوز روی در کبریا گفته شود **اکشوت** و کشت
و سکوت و فحول بنی مرواد در کشت گفته شود
بیل را نیز گویند در فحول گفته شود **اکمکت** بکسر الف و حوا
الولادت و عقاب یونانی طلیس شتر از بنی بلین
یعنی خضیه بلین بنی کچله سیاه در شیره رنگ با شد ده
اندام

آن نیز زمان استن و مجموع حیوانات گفتند و بعد بر آید در سینه
بر ساق چینه استن بنند اسان نیز آید بشم بدان الود
ش فیکه دانستن شود و بر درخت بنده که باران اندازد بار
دیگر نیندازد بیل آن فاوانیا **الیهیه** پارسه دینه کشت
آن در بزم و غلیظ مده مصلح آن زنجیل و بیل
دار چینی **الانیون** درخت راس است بنی روغن
و حیث در راس گفته شود **اکل** **نفسه** بفتح الف و
فونیون در فونیون گفته شود

الیهیه پارسه دینه کولت آن در بزم و غلیظ مده
مصلح آن زنجیل و بیل و دار چینی **الانیون** درخت **الیهیه** مده
راس است بنی روغن و حیث در راس گفته شود
ال و اموس و ابیوس و ساشم و ناخواه بنی اجوا
در زرنیان گفته شود **السنه** **العصافیه** بنی اندر
جو در لسان **العصافیه** گفته شود **الچوت** ابوخل است **الایهیه** و **الایهیه**
اموس و ابیوس و زرنیان پارسه ناخواه بنی اجوان
در زرنیان گفته شود **العاصیه** بلوغت روی عاصیه
حصرم و بنی اسغوره در حصرم گفته شود **العاصیه** **الایهیه**

وز غار یارسیه خراطین هندی کیجوه در خراطین گفته شد **انفیل**
 یونانی شکر المصربه و غیلان هندی بول ورق ان بیوئیدن
 است و سفل را نافع **الما** یارب است
الغیر یارب یارسیه زرش و راج و زرش یارسیه زبانان
 زرجوبه صفا انگند یقرا باز دالقه تشیک بنشند شکم از سردی
 جگر توان باشد بندد مضربطبع بته مصلح ان جلاب بندش
 شکم کل **انجور** و مرزنجوش بندد مروه در اذان الفار گفته
 شد **انجل** بفتح اول و کسر ثالث و عمل و کل خطمی بند
 کل خیری در خطمی گفته شد **انخطیما** و بلوسیطون و
 سیطوس و عیم و صل و سمار و کوم مصری یارسیه کلنار
 جلفار شیرازی کل صد بر هندی کل انار یارسیه بر بخره
 در جلفار گفته شد **انیسون** یارسیه رازیانه روی شکل
 ناخواه هندی سونف روی و خطمی با جایی نوشتند
 را اند باد شکم را تحلیل کنند تشیک بنشند شکم بندد بخور
 ان در شید بینه صراع و نزله سرد را نافع و شربت
 جماع انگیزد و در شکم کشند سید کهن و یتیم کهن را نافع
 سنون لوبیج دندان را حکم کند مضربطبع مصلح ان شکم
 رازیانه

رازیانه بدل ان شکم تشیت **انار کیوا** فارسی و هند خشمش و خشمش
 گفته شد **انانت** تا بکلفه زبید الجبل یارسیه مویخ هندی در ک
 در عه گفته شد **انجلان** و انجان یارسیه انگدان و انگوران
 دو نوع است حلقیت و حروف هندی درخت پینک جیم
 نم کشنده و بر خنایر هماد کردن تحلیل ارد و ضامدان بایولت
 انار بوالیر را نافع کوم بر بضم است بدل ان بینه ان **انفاق**
 بفتح الف و روع زیت از زیتون نار سیده گیرند درخت
 گفته شد **انحنیا** و انجوب در انشان گفته شد **انوسیا**
 و خنایق هندی کل لاد در خنایق انعا گفته شد **انطوتیا**
 بفتح اول و کسر و او هندی کاسنی شامی جگر کوم را نافع **انف**
 و حدق بفتح الف و کسرون و دغد و مقد و کبر و جض
 و باد نجان هندی بیکن در باد نجان گفته شد و بمرسته
 و انکی و یکندری بدنی کانی **انتم بودا** وجد و ارواه
 بیروین هندی نرسه در جد و ار گفته شد **انالیق** و انوه
 هندی انکمن در جد انکم گفته شد **انفخ** یارسیه شیر
 کوم و شکم است پینر شیر بر حیوان تفصیل گفته شد **انفخ**
الانف فارسی پینر مایه خرگوش با سر که بیاض مندر صر را

ساق است
 انافیس
 انجیلی الکونیه

۷ النور الطه
بیت ۳

نافع **انفخ فوس** بنیر مایه بسبب جهت اسهال فرس و ریش و ده
را نافع **انفخ الطباء** بنیر مایه اسهال و انفخ الجدی و الطیب
والحمار الوحشی و الخشخاش و الفجل و قوح الحاموس و الابل و
من بعد جهت زهر مار و بعد ظهر زن شافه کثیره آستیه را
باز دارد بنیر مایه شتر مقدار خف با یکم پیش از مجامعت
بیاض منقوت باه زیاده کند **انفخ ذب** بنیر مایه
فوس و بیه اف **انفخ دیاد** و نار مشه و بنیر بیل در
بیل گفته شود **انفخ** بنیر اشک در رند و رات گفته
شود **انفخ** طلیث است **انفخ** پاریه **انفخ** بنیر بنیر
اوسیدیه بفتح اول یارسیه یلوف سفید و اوسه بنی
کنول سیدر طوبات یکد از در شربت یکد رم **ادما**
و او نو در آن عصاره قشای الحمار بنی کنگری کجا
در قشای الحمار گفته شود **اودا الیون** بفتح اول
ثالث کفش کوی و فطر الیون بنیر اجماع بنی
در فطر الیون گفته شود **اوقیس** بفتح الف و یون
مادر و کل لسان افروز و صنوبر و مفرع القلب
الحزون و شاه بنیر بنی تاج و فوس **ایدر**
و ایجان

انفخ فوس
بنیر بنیر

اوسیدیه

و ریجان حبشی بنیر نابوی سیاه در ریجان گفته **اوس** و **اوس** بفتح
الف یارسیه تخم قبل بنیر درخت کاج و در بنیر گفته شود و بعضی سر و کمر
را گویند و در بنیر گفته شود **اود** بفتح الف و کسر و او یارسیه مرغ ابی
بنی بن کور کوی گوشت آن فوس آورد و فوس بنیر غلط بر کند **اود**
بضم الف و یونانی **اود** مایه بنی یانی و جل در مایه گفته شود کندی
شیر **اود** یونانی شتر عسل در عسل و اود گفته شود

اود یارسیه بنیر زرد بنیر پیلایر لاجب حبشی کجا بنیر
در چشم کشیدن نافع اکاش خفکان را سود دهد سهل صفات
مصلح وی اگر گفته با یکم کند بدل آن یونانی **اود**
اود یارسیه بنیر سیاه بنیر زرد بنیر بنیر بنیر بنیر
جذام و بنیر زرد بنیر را سود دهد مضر مصلح و بر عسل بنی
بنیر کجا **اود** بنیر بنیر بنیر و الی بنیر لده حفظ افراید
در در سر و استقا و تیار کیم بنیر بنیر بنیر بنیر بنیر
مفرع او بلفم باشد مضر بنیر مصلح آن عسل اگر هر روز
تمام سال یک بار لده فرمایند بنیر بنیر بنیر بنیر بنیر
اود و خون سیا

اود

باب الساعی فی طلب ما یبذل فی سبیل اللہ
وان جوز ہند و نار جیل و نار کیل ہند و نار کیل
نار جیل کہتہ تھا **یا قتل** و جو خہ ہند و سیم خون بکوتند
و بر رشتہ نگاہار کھکان مناد کنند موری رشتہ باز دالہ

خطمانا
ایمان پیدا
بجای ترویج
که حکم و دفع
ش

يا بون يا بون

بنفشه بار و غم بادام تلخ بر آب پیوسته کنند از این صاف و صیقلی
 در آب سبک جوشانیدن یا در وعظ کفجه یا سرکه خورند **باب پنجم**
 و با بونه و اقحوان هند که کل ناز بوجیه صداع سرد و تباه
 خاصه تب عفونت و لودار نافع در آب ان نشینند **باب ششم**
 بریز اند و صیقلی و بول را اند و یک پیچند از دوسر و درم ضار که
 نافع مضر خلق مصلح وی عمل بدل ان برنجی است و کل تبد
 را نیز گویند در اقحوان گفته شد **باب هفتم** و جو که نوع ریگان
 گوشت در درام کوپا باشد عصاره وی در جیم کشند حلا
 دهد بسیار خولدن تاریکی چشم ارد بر کزید که عقب و زرد
 ضار ان نافع مولد خلط شود از است مصلح ان ثقلته ا
 الحقا **باب هجده** کا و اقحوان یعنی کل تبد بود در اقحوان گفته
 شد **باب نهم** و زراوند طویل هند که جو رسد در زراوند
 طویل گفته شد **باب دهم** یونانی فلفل سیاه هندی کالیجه
 در فلفل گفته شد **باب یازده** شراب خرمایی سرد در خرمایی **باب بیستم**
 و شمره الطرفا هند که پهل جها و انواع ان در طرف گفته
 شد **باب بیست و یکم** اول و ضم ثالث و علیق هندی او
 شکنازه در علیق گفته شد **باب بیست و دو** و عصی الراعی و
 الیاء و ان

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰

بر سیاه و ان و نوشیان دار و طباط و خنجره و شطباط و هر جوه
 و فقید اس شیر از زیر کسب بکرمانه سر مرد هندی را بکیده در عی
 الراعی گفته شد **باب بیست و یکم** و شجره بریم پنج اسراطیت و فیل
 السی هند که تا جوری و پنج مریم چون زن بخور بر کیده در عی
 بجه مرده و فنده اند اند اکش سیفان را نافع صفت پنج
 در از رویون گفته شد

باب بیست و دو و مقل هند که کلو در مقل گفته شد **باب بیست و سه** لفظی و نبات
 و بد مکان و بد کتان و بد شقان و قاتل ابیه و کف الکلب و
 لباب هند که غش پیچ در لباب گفته شد تبدل او در و نج

باب بیست و چهار و قوم و قیج پارسی کنند هند که بیون در حنط گفته شد
باب بیست و پنج و ارنج و برقی پارسی برند هند که بای برند در
 مفصل را معتمد شربت ده درم با شیر تازه حلا نوع
 بیرون ارد مضربه روده مصلح ان کثیر بدل ان سیم و
 قنبیل **باب بیست و شش** اول و کسر ثالث و بند الرازی باج هندی
 تخم لوف در بند الرازی باج گفته شد **باب بیست و هفتم** و بایا ریعی
 الراعی هند که بر اجهیره در عصی الراعی گفته شد **باب بیست و هشتم**

بکامل و ثبات و مملول و عمل و بر غشت و قبول و قناری عرب
 شجره البیض شیرازی بوده کاذر و غیره که در این هند را گفته اند
 قناری گفته شود **برس** بکامل و قطن و قطن و عطش و
 کثیف و شکر الارض و بنده و تازه انرا قناری و کهن انرا قنمندی
 روی و کپاس در قطن گفته شود **برنج** و انرا تخم کدو
 القطن هندی تلخه در انرا تخم کدو گفته شد **برنج** و بنده قطن
 و اخیوس یونانی فلیون هندی اسفول در سبکرت کتایره
 در بنده قطن گفته شود **برنج** و انرا و انرا در کله و بنده در
 انرا در قطن گفته شود **برنج** و انرا و انرا در کله و بنده در
 و بوی مادران هندی و ناهادان در صدر و سینه
 و نافع شده در ان بنوشند که و شیم را بیرون اند مضر که
 مصلح او انیسون بدل وی با بوی **برنج** و بوی اول و حقان کنه
 است که در اسب و بید در مصر کاغذ سازند هندی پتیرا در خم
 یا شند و احد را خنک که اند و نالور را با صلا او در خم
 برگشتد مانند نیکر باشد **برنج** و نستان افروز هندی
 سبزه و ناز بوی سفید در نستان افروز گفته شود **برنج**
 و شوالی و شوالی الارض و حلیه الحمار و شوالی و ساق
 الالود

الالود و رصف الالود و کبر و شوالی قول پارسی بر سیاوش
 که مایه کور سو و بنفطی بر لوم و اهل بخدست هندی را این
 و سبیل شده در مصلح را اندکند نیز اندکند بنده و
 شیم بیرون انداکلا و طلا و کزندی که دیوانه و مار و
 عقرب و خنایر و ویرقان و عسل البول را نافع مضر نیز
 مصلح ان مصلح بدل ان هموزن بنفشه یا راسوس
برنج بر زبان هند قصبندی بانس در قصبه شود
بنده قطن فارسی خدیو یونانی
 فلیون شیرازی بنیکو و نوحه سپید و سرخ هندی را کتایره و اسفول
 تکیانیت اند بران کرده خورند کیم را ند و بران ان ماریض
 کل شکم بنده و بر و رقیهای کم و صداع را با کلاب قنار کردن نافع
 کیه که کوفته خورده باشد مصلح ان فلفل و حلقیت و دو الالود
 بدل وی تخم تورک **بنده** **الکفش** **الستان** هندی اجمود
 هموزن قند بار و عنقا و جریده شمره و خورده ماه را زیاده کند
 مضر نشن مصلح ان حمام بدل او تخم کفش یا فطر اسالیون **بنده**
الکفش هندی جیکه اجمود در فطر اسالیون گفته شود **بنده**
 پارسی تخم خید و کرمایه بر کرم خید و تخم خیر خورده و سحر

روده را نافع بدل آن تخم خیزر بزرگ **بذر الخطی** بندد تخم خیزر
 بزرگ را سرکه برین طبل کنند در آفتاب خشک کنند و در آنجا
 را نافع آکلش خون تخم بندد بدل وی تخم خیزر خرد و **بذر الرطب**
 و بذر الفولج و بذر الفصفص و بذر الفنت و بذر العنب
 بذر القصب و بذر العلیف یا رسی تخم اسیب بندد تخم کیکا
 بیخ در اوقوت بندد بذر تخم شلغم **بذر الجرجیر** یا رسی کیکیر و
 کیکیر شیر از کیکیر و بندد تخم بیکس باه را زیاده کند
 زرده تخم مرغ نیم برشت آفت بندد و بخورد مجامعت را اوقوت
 را بد مضرت شانه مصلح آن کثیر آید بذر **بذر الموط** و
 القلقل بندد آنرا در آنه درخت در حید القلقل کفنه شود
بذر الخضر یا رسی شفته که صفتها در خاشاکه شیرین سواران
 شریک مرا شود بندد کات مانند ادران انور کفنه شود
بذر السریق و بذر القطر بندد تخم یا لک در قوط کفنه شود
بذر الخرق و بذر لبلبته الحمقا و رطله و قوط و بقلته المیار
 و بقلته الزهر او بقلته السنه و دندان سا و کف و غیر
 و نوین و حقوق یا رسی تخم نور صفتها در برین کرایه کرد
 تیریزی تخم کاب بندد تخم لونیه جهت دلو که از کرب با

وینهای

و تپه چاره و سر فکند که از حرارت جو مقدار بندد بزرگ
 شربت آن بکشد مضرت و سپر مصلح وی قند کند
 بیخ کور بدل او بندد قوطونا **بذر ریال** بندد آنرا در حید
 در حید القلقل کفنه شود **بذر البیتا** یا رسی تخم کز بندد
 کاجر بکند آکلش با یکدم قند باه را زیاده کند شفا
 را نافع بدل او انیسون **بذر الربر** و دوقو کند در تخم
 کند بزر بندد سر یا در آفتاب کفنه شود و نیز شفا کفنه
 شود **بذر السداب** بندد تخم سداب یا شراب دفع زهر کند
 و ضرر آن قطع منی نماید مصلح آن کثیر یا عمل بدل او
 بر آن **بذر البیج** یا رسی تخم منقطه خورج الرجال بندد
 خواص از اجوائس شلغم است سرخ و سید و سیاه سید
 و سرخ و سیاه کشنده و عصاره سید در گوش را نافع شانه
 کننده عقل و خنای و جنون او مصلح آن قیو ده شوربا
 مرغ و عمل بدل آن افیون **بذر الفجل** یا رسی تخم تربی
 موی که با بیخ جهت نشت و کلف و بیخ سید و اثر زخمها باب
 را زیاده طلوع او نافع اگر با سرکه بیاش بندد قیو صفت
 کمر بندد جانوران بجا تر باقیست مضرت صراح مصلح آن کشنده

و شکر و بدل آن حدیث **دندار الکلیج** هندی تخم کجد در حب
 الکلیج گفته شود **دندار الوه** زبان خراسانی تو در و بنفلی
 و قصبه بندر تهری در تو در گفته شود **دندار بلخ** خرق
 بایلی و جندل سپید و تخم نسیان هندی کربون در حرف
 گفته شود **دندار القنب** و شیدانه بندر بنک در قنب گفته شود
دندار بلخ یارسی بار شکسته از تخم سر و شمشیر تخم کج و
 فضول که از تخم جاری باشد **دندار النخاس** و شیدانه
 شیر از تخم بر شیک شیر تخم سرخ در خرقه بند و دندار
 چوب عودت بندند مادام که باور باشد از آن می شود
 سودمند بعد جهت ماه صفر و و در مور مقدار دو درم
 مستعمل مضرب و مصلح و تخم را از یانه **دندار الکلیج** و شیدانه
 شیر از بندر که بندر تخم الیه سیده او بر ریش مقعد و
 جراحات یا شند شکری که اندازد که با موم و عمل بر سر نهان
 ضا که کند رفع نماید اکلتش می زیاده و در توارم تخم
 بعد مصلح آن عمل بدل او عصاره با قند و بخریش
 و کندری اگر **دندار النخاس** و سه سبز قسم تخم بود بیش از
 مقدار سه درم حیض را ندهد و قلاق و امتلا را نافع مضرب

مصلح آن

مصلح آن کثیر **دندار البلیون** یارسی تخم بلون و تخم جادو و ماکیا
 هندی بلون و دو درم عرق النسا را نافع می آید مضرب و مصلح
 و بر عمل **دندار العصفور** و تخم بندر کج گرد در و تخم کفیه
دندار الهندی یارسی هندی تخم کالینه جهت تباهی مغاوی و
 جک و ویرقان را نافع مستعمل دو درم مضرب و مصلح آن کج و
 آن تخم کشوف **دندار کشوف** و جمل فارسی تخم کشوف سر از یانه
 و شکر نا هندی و ده خلطها بر عفن و عروق از رگها و تباهی ضرب
 از بغم و قره صفرا را نافع مضرب و مصلح او عمل و صمغ عربی
 آن چهار دانگ افستین **دندار الاحمره** و تو بصری ساسا شست
 بندر تخم انگن باه را نافع و یاده کند با عمل بر قضیه و اندک
 کرد اندر سر فرار مصلح آن صمغ عربی بدش خرقه **دندار الوالیج**
رویت در انیسون گفته شد **دندار الوالیج** هندی یونف در
 را از یانچ گفته شود **دندار الفجکشت** و جد الفقد یارسی تخم جگشت
 شیر از دل انشوف قلع هندی سنبله و بخریش تر کوندی و
 بکندری لکته یا نره درم با سکنجبین اکلتش نیز و مستقار
 نافع مفتحه نده جگر و مصلح و جفقه می مصلح آن شیر **دندار الکلیج**
 فارسی و هندی سر تخم کند نا و با قطران در شیدانه آن بخور

کنند گرم را بکشد و در شیشه ای بریزد و بکشد از این ساقه اکل بکند
 سنگ کرده بر سر اندود و درم باشد از خورد و مجامعت کند این
 نزد مضر نشی مصلح آن عمل و بول آن تخم جو **بذر الفت** یا
 تخم خلع و تخم جلع بذر کنگو اکلتش لغو دانه و غولنج سخت
 نذر دانه نافع مضر بزر مصلح و فرخنده مستعمل و درم **بذر**
البصل یا ریحی بیاض بذر تخم کانه اکلتش باده را بخیرید
 و بکندری آلیکدی **بذر السلق** یا ریحی تخم جعد بکندری
 کنگو در سلق گفته شود **بذر القنا** یا ریحی تخم خیار بکندری تخم
 گدی ده درم کوفته بدون طلا کنند لون را نیکو گرداند
 اکل و درم بول را نذر مضر بزر مصلح آن کنگو **بذر**
البطیخ یا ریحی و بذر تخم فوزه روده را پاک کند قوت می
 افزاید مینی زیاده سازد سرخه کم را نافع تشنگانیت نذر مضر
 بزر مصلح آن عمل **بذر الورود** بذر تخم کلاب بن دندان را
 تخم کند قلاع را نافع مضر نشی مصلح آن کثیر **بذر الیونان**
 یا ریحی تخم شاه لغوم بذر تخم ریحان انواع است خواصی
 دیگر دارند نمیدم برمان کرده خورند سحر را نافع با کلاب
 کرده خورند قطع اسهال کند مضر کرده مصلح آن نرنگو
 بول آن

بول آن ریحان **بذر الشب** یا ریحی تخم شنبلیله از تخم شنبلیله و کاذبی
 بر کنگو بزر و او چون و درم بوز اند بر او ایستاده کنند نافع
 مضر نشی مصلح او عمل بدیش و وزن آن شنبلیله بکندری سبک
بذر الکرف یا ریحی تخم کرفه از تخم کلم بذر شور کلم اکلتش منع
 می کند مینی را زیاده کوه اند بکندرم آن مستعمل کوه از نرنگو
 فرخنده باده کج در تخم بکندرم مضر نشی مصلح آن عمل **بذر الانجلی**
 بذر تخم یا لک بکندرم تپ و دودل را نافع **بذر قلع** **بذر**
 انجلی گفته شد **بذر** یا ریحی غوره خواصش از زردی و نوار مضم
 مضر بول آن مصلح او کنگو **بذر** و کندر یا ریحی لبان
 بذر غوره و کندر گفته شود **بذر حبیب** و خشک بذر کوبه
 در صدف گفته **بذر** یا ریحی اول و فتح نماید و اصل المرحان بذر
 گلی سرخ نوعی است سیاه و سفید و سرخ بذر سرخ یا ریحی افویک
 سوخته آن در تخم کشت از بقی از تخم باز دانه و نون
 دندان را جلاد بکند بر مضر و ج بکند از اکل کند مضر کرده
 مصلح آن کثیر بدیش دم الاغین نشان آفرین بذر ناز
 بوی بسیار معده و روده را پاک کند چون و درم با کنگو

بول آن

بهار اسهال و فطاسه برون پندار جمع و جبار در کف نشسته

بهار اسهال یا ریه سکه

نوسان شیراز سکه کین ماسرند و بکسل نوسان پندار سکه کوه

و بکسل مطلق سکه کین حیوانه کوسند سید خیم نایل کند و علا

دهد **بهار اسهال** یا ریه سکه کین پندار شیراز سکه کین پندار سکه کین

میسکین ضامان خنایر را خنیل دین خنیل کرده با باره سکه کین

بخنیل کین دسیلان رحم باز در دمانه سکه کین سکه کین سکه کین

و افی ضامان کند نافع خاکستران با سکه کین سکه کین سکه کین

سکه کین دسیلان طلا در ان نوسان سکه کین سکه کین سکه کین

ضامان کند نافع **بهار اسهال** یا ریه سکه کین سکه کین سکه کین

اتش ضامان کند نافع **بهار اسهال** یا ریه سکه کین سکه کین سکه کین

خون رقیق از سینه باز در دمانه ضامان خنایر را خنیل سکه کین

بقم و دار سیر نیان پندار

پندار قطع خون از ریه غفور با نند کند **بقم** یا ریه سکه کین

اقل شام شام در دشت سیر سکه کین سکه کین سکه کین

بیان مند شکم را سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین

و بقله المبارک پندار خنیل و لونی و کبول و سکه کین سکه کین

دیگر از ریه افی

۳۰

دیگر پندار الحافه کفته شد مغز اسهال کینه باز در دمانه سکه کین سکه کین

حار است با نند سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین

نفع و سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین

پندار سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین

نفع و سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین

نفع و سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین

نفع و سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین

نفع و سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین

نفع و سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین

نفع و سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین

نفع و سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین

نفع و سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین

نفع و سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین

نفع و سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین

نفع و سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین

نفع و سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین

نفع و سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین

نفع و سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین

نفع و سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین

نفع و سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین

نفع و سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین

نفع و سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین

نفع و سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین سکه کین

که از او برود نافع **بول جاکو** باری که میزد بر سینه کاه موت باله
 در کوشی چکانند و دفعه نماید **بول تنه** باری بول حوت صحرایی پندی
 چکانه کاه موت اکاش نکند نه بریزند **بول حار** که میزد بر سینه
 که یک کاه موت بیاورد و کاه را بر دوش **بول خور** در دوش بریزد از سینه
بهار و از قوتان باز بوزا گویند و نه بوزا
 نیز گویند در قوتان گفته شد **بهر ارج** و ریف و مویان و لطف
 کل سید بلخی و بدام تبریز یک موشی گویند که باری سید موش
 باری و سید نیز سید موش و در سراج را نافع و مفت
 در دکان گفته شد **بیج** و بوزیدان سید ساروی
 و بوزیدان گفته شد **بهر ارج** و بوزیدان و مویان و کاه جیره
 و حق بوزیدان زعفران در عصفور گفته شد **بهر ارج** دو
 نوع است سید و سنج قلم اول است که در کسمیر گفته شد حقیقان
 را سوزند و نه و باه افزاید و فریبی اند که نیز اند شربت
 یکدم مضر بقل مصلح آن انیسون بدش نیوزن لسان
 العصاره **بهر ارج** **بهر ارج** **بهر ارج** **بهر ارج** **بهر ارج**
بهر ارج **بهر ارج** **بهر ارج** **بهر ارج** **بهر ارج**
 شد در انبه **بهر ارج** **بهر ارج** **بهر ارج** **بهر ارج** **بهر ارج**
 خانی باثر

خانی باثر ندرده و خالی تر از سیده نیم برخت قوت باه زیاد کند
 ارمان آن سکر کرده و تخم تولد کند مصلح آن خلقل و در ارجینه و
 سیده آن در کوشی چکانند و در کرم را سکر و اند خام خورند
 نزل را سوزند **بهر ارج** **بهر ارج** **بهر ارج** **بهر ارج** **بهر ارج**
 و شتر مرغ و بط غلط بود مضر قوت مصلح آن سحر و نه **بهر ارج**
عصاره **بهر ارج** **بهر ارج** **بهر ارج** **بهر ارج** **بهر ارج**
بهر ارج **بهر ارج** **بهر ارج** **بهر ارج** **بهر ارج** **بهر ارج**
 دلت مولد کند و دانه مصلح آن شلک **بهر ارج** **بهر ارج**
 و در ترس و نه بوزیدان یک کاه بر بر من و خدام طاهران نافع
 مقدار در آن کاه گفته مصلح آن جدوار **بهر ارج** **بهر ارج**
 و بوزیدان ماه ویرین و جدوار است در جدوار گفته شد
بهر ارج **بهر ارج** **بهر ارج** **بهر ارج** **بهر ارج** **بهر ارج**
باب الست **بهر ارج** **بهر ارج** **بهر ارج** **بهر ارج** **بهر ارج**
 و شمول انوار است سیدریان و ناک سید بوزیدان خوش کند
 استهوار طعام باز داند و باز دید کند و باه را قوت دهد
 و دندان را سوزد با کاه و سبب و چوبه باید خورد
 بدل آن و نقل خشت **بهر ارج** **بهر ارج** **بهر ارج** **بهر ارج** **بهر ارج**

باری که میزد بر سینه کاه موت باله

تیسرے ایکسٹریکٹ اور وزیٹرز کے لئے

[illegible]

موش و شک هندو سبیل که در دشت گفته شود **تیراق** روستایان نوم
هندو بس در نوم گفته شود **تیراق** که میوای در میوای گفته شود
تیراق الحی بعوی ابل شیراز را رس هندو سبیل چشمه سانبه و حیل
مفت کوشن آن در ایل گفته شود **تیراق نارسی** و شکاه و
ویا و زهر هندو بر عهد در حرج التیس گفته شود **تیراق** ایتام

تشیخ یار سیخ خنجر و خنجر اهل حجاز تسخیل شیر از شیر شک
و بیغ طایر و حبیب السوء دانه در جا کوا و تنها سخن بیغ نموده
بطریق خربزه چرخ و بر ریش قضیه نهاد کنند و عیب خود را
پندارند اگر در میان خمیر بریان کنند و بوی صندل و قند
طعام و رقیق آن بگویند طلاء آن بر آری یک یک عقب تا خوراک
آن در دهان افتد و آنرا بگویند معطر آن نعناع و کافور
و آنرا بگویند با بویچ پندازد و در با بویچ گفته شد **تفاح** فارسی
خوب پندار **تفاح** و در صوفی گفته **تفاح** **الجن** شریک و
پندار **تفاح** یعنی بیغ **تفاح** در پیروی گفته **تفاح** **ارمنی**
در زعفران و حبیب گفته شد

تبریزی

نوعی از معدن نافع بدل آن نیم وزن آن توپال توپالی
نوعی از معدن نافع بدل آن نیم وزن آن توپال توپالی

اصفیه و نیز مزو و تو تیار سینه و تو تیار سینه و تو تیار سینه و تو تیار سینه
و در کمال نیز گفته شد **توتیا بصری** و نه مالک بندر کلکیری بر زبان کس
کلکیری کلکیری با نیر دشتان و نه تر بوز جیت ریلیا طفلان طلالان
نافع و **توتیا بصری** و آن جو سینه سفید مال بزرگوار و خوش احوال
بمکان هر یک گفته شود پاریس کلان سلیمان **توتیا بصری** بندر کیت
تا نه چون من تافته بگویند بافتند در چه کشند تاریکی جلیم را زایل
کند اگر کسی خورده باشد مصلح آن سه **توتیا بصری** **المدید** بندر کیت
نافع بود جیت ریلیا بند **توتیا بصری** و آن بوس است

توتیا بصری بندر کیت ریلیا بندر کیت ریلیا بندر کیت ریلیا بندر کیت
آن نافع بود و پیاده و خوند خلق و سینه و شکر از بلغم شود
بعد بنجورم بخورد و طلالان شود سینه کیت ریلیا بندر کیت
رشیلا و نارسید و پاریس جیت کیت ریلیا بندر کیت
رطوبت از آن روان بود و مولد مره بود مصلح و ریلیا بندر کیت
ساده **توتیا بصری** بندر کیت ریلیا بندر کیت ریلیا بندر کیت
نافع شد و پاریس کیت ریلیا بندر کیت ریلیا بندر کیت
آن خفاقی را تحلیل دهد اکلتی در دشت و نقطه البون
نیکو مضر جگر و سینه مصلح آن منکر کیت ریلیا بندر کیت
بزرگوار

حب صغیر **توتیا بصری** و آن بوس است

بام **الشاء** **ثافیا** و ثقیفا
و نیتون بندر کیت ریلیا بندر کیت ریلیا بندر کیت
آن نافع مضر طین النفس مصلح آن یق بعد از آن غوغه البتر تازه
و پاریس کیت و بدل آن خوف **ثافیا** و ریلیا بندر کیت
بندر کیت ریلیا بندر کیت ریلیا بندر کیت **ثافیا** و ریلیا بندر کیت
پاریس کیت ریلیا بندر کیت ریلیا بندر کیت **ثافیا** و ریلیا بندر کیت

ثافیا پاریس کیت ریلیا بندر کیت ریلیا بندر کیت
کیت ریلیا بندر کیت ریلیا بندر کیت ریلیا بندر کیت
کیت ریلیا بندر کیت ریلیا بندر کیت ریلیا بندر کیت
کیت ریلیا بندر کیت ریلیا بندر کیت ریلیا بندر کیت

ثافیا و **ثافیا** پاریس کیت ریلیا بندر کیت ریلیا بندر کیت
ثافیا ریلیا بندر کیت ریلیا بندر کیت ریلیا بندر کیت
لوتی در ریلیا بندر کیت ریلیا بندر کیت ریلیا بندر کیت
در کوشی چکانند دور و دور ریلیا بندر کیت ریلیا بندر کیت
ریلیا بندر کیت ریلیا بندر کیت ریلیا بندر کیت

نقد و طو لید و و قناعی عنده تعلیم یار کی گفتار
 ہندیر کامونی در عنده تعلیم گفتار **نہج** یار سے ہند
 یح و حمد و جمیل ہندیر بالادار علیہ گفتار **نہج** حنیف و
 نہر اسبوس ہندیر لون حنیف مثل سند سفید ترقی را نافع
 اکھوس گفتار شد

بقولتایه و برایتیایه را کرایه و بر ایرا استقد توین خاسته
نوم یار سیل سیر سید مسیح باغی درون
یکنایه

شیل و خیل و تجرد و تخم بارید یکبار و آن
 حوض و جنب و البیض و کوکله الام و آنچه بند را تنگ است
 بر احتیاج آن و منع نر که کند بیچ آن را در کند و ادراک
 یعنی بر این و اناج اسهال باز از تخم و این و فوسفور و طبع
 و بی یعنی جویند و بر این مانند رافع

باب الحیم جاوی و کرک و قوقو و
زہقان و خلوف و شعور الصقانی و زعفران ہند کبیر در زعفران

اعتدال امان باید **جمنه** یونانی شیو حوری و ایسا قاسمین و تین اتمی
 وان نوعی از انچه اندر کواکب نوع سرخ و زرد و سیاه نیز این جهت
 و در میان که دشوار تحلیل باید مثل فنایه نهادن نافع و در مایل بر
 نفع دهد اکل شران حکم را اندر مصلح ان سکنجینی
جمنه بنوعی بالضم جیم و سکون نون
 قسط روی و غویان پارسه قندس قنیر و خایه سکه ای و کس
 و خیمه حیوان کجری و ان حیوانیت مثل سکه در آب انداختن نفع
 میکند انرا قندر گویند جهت معصیت و فالج و لقوه و خدر نشان
 و صدای سر بخوران مرغی را مثل بوق حیض را اندک کرده و نفع
 و شیم بیرون انداختن و بخور او در قنیه چکانیدن عسل بول
 از سردی و بلغمی معصود بدینکند مصلح ان قیام داران
 بودینه صحران و عمل و حاصل بدل ان و به یا شکر **جمنه** و عسل
 الراعی بندیر از کبیره در عسل الراعی گفته اند **جمنه** کل انار
 بستانه نیز به از کلان بندیر کل انار باغی سر باران و نفع ان
 نزدیک جملان است **جمنه** و خوشه و حب الزلم بندیر است
 در حب الزلم گفته اند **جمنه** و عسل پارسه را سس بندیر است و
 رو اسس بکند زنیای و کجی و غیره چهار قسم است در رو اسس گفته
 اند

جمنه بنوعی بالضم جیم و سکون نون
 بر بازو و بر سر را گویند **جمنه** و کاه پهل ابلت
جمنه و خف پارسه کردمان بندیر اگر وقت اکلش حکم را اندر امان
 ان حب القریه بیرون انداختن و عسل و عسل پارسه بر کزیدیکه سکه دیوانه
 و ادبی پوست اندرون لبوز اند و با شراب سکنجینی کنند و زن
 بخور بر کزید و خون حیض باز داند و مثقال پوست درخت و در
 وی بیاض انداختن بول را نافع اکلش کم مزاج را مضر
 صدای اند و زیان را اگر انداختن مصلح ان سکنجینی و خشتا
 و بادلم بدل ان حب القریه یا نار جیل **جمنه** و نار جیل و
 نار کسل در نار جیل گفته اند **جمنه** و کندر کندم و خرد الهمام
 شیر از کل کندم بندیر بول کبیرون یک مینه افزاید و فواید
 و باه را بر انکیزد و منع از زور کل خون را کند **جمنه** و نار
 جوز الطیب بندیر عسل قوت معده و بکند بندیر عسل
 را نافع و منع نکند و در لبز کهنه و رشتقای لخمی را مصلح
 مستعمل بکند یاد و درم مضر شش مصلح ویر عمل بدل وی
 بز باز **جمنه** و عسل و عسل پارسه و در عسل العرق گفته
 شد **جمنه** و عسل پارسه و درم فالح و لقوه را نافع

جمنه بنوعی بالضم جیم و سکون نون

جبار و ابوس و علوس پاریسی چون زوان قسم کلمات گوشت وی
سبک و خون وی ربو و عسل و نافع مضرب و قوی و دوا و شفا
و معده و ریه و در اریه و عسل و زنجبیل **حق الفنا** و مرزنجوش
هندی مروه در اذان الفنا گفته شد **حق الرامی** و برنج و فلفل
دونا در برنج گفته شد **حق النیل** و حبیب الفنا و اذان الفنا
گفته شد **حق التفتا** هندیس در و نفل استای گفته شد **حق**
بنجانی و بادرنجبویه هندرات بهل در بادرنجبویه گفته شد
حق شیطی و صمغ هندی ریگان سید در صمغ گفته شد و لویی
بودینه باشد **حق صیغری** و حبیب کرمانی و ریگان سرشون هندی
مروه انواع آن در مروه گفته شد

حق الفنا مروه است

حق التیس و بادرنجان و ترماق فاروق طبعی است در اریه و
کردیم و مخلطه نیز گویند و آن در شیه و آن بزرگویی نامند و
استحاش چنانکه سوزن در آتش سر کنند و بروی هند اگر
گوگرد زن زرد شود فالعصر الامصنوعه و بنزدیک و سرخ
و زرد رنگ بهرگز نیکو جانوران و سمهای نباتی و حیوانی و
ضعف دل و جهت قوت اعضا و غیره بغایت نافع و آه
مقدار یک دران

مقدار یک دران که پاریسی **حق الحید** پاریسی سنگ مار مروه و با لوم
هندی من سبب در قفا مار باشد و نوعی چون از گوشت
گیرند نرم بود از پودر سخت شود استحاش در اریه و اندازند
و در ظرف صینی نهند در گوشت لایه و روان کرد و خوردن و با
خود در لختن و بر موضع زخم نهادن نرم مار را نافع و بر زخم فاد
بجسید انرا حجر النمر و در خطوط باشد بلون مار خاکستری **حق**
هندی نوعی از شایخ پاریسی شاذنه هندیس سلیس خور
از مقدار یک قطعه کند بوالیرا سود دهد اکلیس کند و گوشت
را نافع و آن است نوعی **حق البهل** پاریسی سنگ طوور
هندی در خوار که تر مد نترسد **حق الدیک** سنگ است در شکم
خروس یا بند مقدار با قلابون یکید یکید هند در سخت نشسته و شغم
و انده بر صف **حق الرجا** پاریسی سنگی است و ایستایند که نیکو است
حق اللناد سنگی که در شانه ادبی بد التفه پند شایخ است و
نوعی یک سنگ کوه و دیگر سنگ شانه در شکم سید خوراک
کند **حق النار** و حجر الصنم و حجر الزباد و انواع است سرخ و سید و سیاه
پاریسی سنگ است پند حقیقی کامیتر در خورق هند و بر سنگ
دشوار از اید بزند آسان از اید و حق کنند و بر علت خنایر پند

خنک اند و هر روزی در شور و دین مللا کنند بهتر شود **حج المم**
 شکایت در زیر دیکم هم بداند و در ابتدا در عید سلطان حماد
 کنند نافع و معالج سلطان که در هم بداند و در **حج البقر** در
 خوزة البقر و جاوز هر چه و کافور هر چه و زعفران و زرد و در میان
 زهره کافور باشد و در یکای روی باشد و اینست در موضع سیدی
 طلائع و در میان اند اگر علت داء الثعلب بر روی باشد یکبار با
 اسرار یا با شیر زن سخن کرنا بطلد در عیدت در دفع شوق **حج**
قطر شکایت است زعفران را ب حل شوق جهت و نبلیا و شیا
 طلائع نافع و نفقت الدم و در میان مرص و در ده مثانه را با آب
 بیاض منقاع زن بخور کند و خون حوضی که در اینم روعه بندد
حج الزم و طین قیو لیا فارسیه شست مندر اینست در طین قیو لیا
 گفته شود **حج الدم** و در پنج بند را سلبید و در پنج گفته شود
حج الزم یا رسی هر یک یک از قندهار است از اینها نه پنج دم ملنگ
 یا بند در شیر کوه کنند اندازند شیر بریده شود اگر نزد تنور برند
 هم تان تنور بریزد و اجعت نامور یا سایدیک یا لند یا ساف
 زن اگر قدر بخورند استن شوق و مرد نزد خود او هیچ زن از او
 بار نگیرد **حج المم** یا رسی شکایت است که مندر یا بایل که سیدت کابستر
 المم و در

بر سر و ج بندند و این گفته **حج البقر** یا رسی شکایت است اهل شرق
 بود کلون یونانی اسطو توش و در چند رنیک را طر میون
 بندد و اینست بهترین آن سبز رنگ و وقت زدن بر ران زن حامل
 بندد و ران زاید اگر کسی را برقی نفع باشد یا از اینست آن
 بول درل شده باشد چند نوبت با سایدیک بندد بحالت
 احیا باز آید در علقه خفقان در کلی او برزند و در شسته
 بخوراند بعد دهد **حج النور** و در روتنایه یا رسی شکایت
 بندد یون یکی و آن در روتنایه گفته شود **حج الاجور** و آن
 شکایت است اسنان کون شهر بندد الاجور در در الاجور گفته
 شود **حج رنقا طین** یا رسی این را بندد و چمک سید در شکایت
 و حیوان حیدر المجدید و این مثل کوزن و غیره مانده با آن
 قدر را با طرا بخورند چند سیدت در دست و یا از
 و تنج یا پس انرا کز او خوانند اکل و طلاء عاکی کنند
 و هر جاعت تنج زهره او دهند به ساف قدر در در
 زن حامله بندد و زعفران را بد از بول سیدت کرد از او
 گویند تنز شوق **حج الاحمر** شکایت است بون بد نوع از اماکن
 است و این گفته بعد **حج قشوم** و در یکس یا رسی نوز

بدانکه در انکسار حركت جامع و فوسه و بول و حوض را اند
دوانه بزرگي كه فوسه و بول را اند و بول را اند
و فوسه و بول را اند و فوسه و بول را اند
تشرش بدل ان حركت و بول را اند و بول را اند
يا بچ ان

حرف و عكس ياري كند بزرگي و بول را اند و بول را اند
راز ياده كند و بول را اند و بول را اند
صدا و بول را اند و بول را اند
در بول كفته **حرف** و بول را اند و بول را اند
كفته شد **حرف** و بول را اند و بول را اند
الرش و بول را اند و بول را اند
تير و بول را اند و بول را اند
سپيد و بول را اند و بول را اند
الواع است و بول را اند و بول را اند
دانه و بول را اند و بول را اند
و بول را اند و بول را اند
ضمه ان و بول را اند و بول را اند
و بول

حرف
انجيلي

خود يا بول را اند و بول را اند
برمه و بول را اند و بول را اند
حرف و بول را اند و بول را اند
كر با بول را اند و بول را اند
چشم يا بول را اند و بول را اند
كوش و بول را اند و بول را اند
يا بول را اند و بول را اند
سور و بول را اند و بول را اند
كجور و بول را اند و بول را اند
كر و بول را اند و بول را اند
حرف و بول را اند و بول را اند
ورق ان و بول را اند و بول را اند
مخمس و بول را اند و بول را اند
راناق و بول را اند و بول را اند
شيرازي و بول را اند و بول را اند
و بول را اند و بول را اند
بر و بول را اند و بول را اند

خود يا بول را اند و بول را اند
برمه و بول را اند و بول را اند
حرف و بول را اند و بول را اند
كر با بول را اند و بول را اند
چشم يا بول را اند و بول را اند
كوش و بول را اند و بول را اند
يا بول را اند و بول را اند
سور و بول را اند و بول را اند
كجور و بول را اند و بول را اند
كر و بول را اند و بول را اند
حرف و بول را اند و بول را اند
ورق ان و بول را اند و بول را اند
مخمس و بول را اند و بول را اند
راناق و بول را اند و بول را اند
شيرازي و بول را اند و بول را اند
و بول را اند و بول را اند
بر و بول را اند و بول را اند

صفحه اوله صلیح ان غرضه قسط **صلوات** بفتح اول و نیم ناکه و قسم صفت
در وجه و شج و صدف گفته **توقطیت** صفت محروم و لا یجدان و در آن
باری است امکنه شیرازی انکه گفته اند بنده سید و نو عیستین و
که بهر اینک که بنده سرخ رخت بود و منقش سبز رنگت حاصل در چشم
روشنی او بود و در ابتدا ترول استیم و تنبیه را بود
و باد تا بکنند نهادن با سکه که یا لیکه کنیزیکه سکه یوانه را نافع
و صبر را نافع است و غرض تنبیه و تنبیه هر در را نافع
حیض را اندک اندازد اندک در سوراخ تصفیه نهند نفوذ اند
و بوی را نفع دهند آن نهند در در اسکن کنند امان آن بوی
فایده را بود مندر حکم و معدی و بوی را نفع
یا فلفل بدل آن محروم درخت اند یا نند **طیلب** و طب
بنده غرضی بنده در طب گفته **صلوات** بنده از این که بنده
چون در نوزده گفته **صلوات** ان بنده خاص بریت بنده
چون ترنج بنده در خاص گفته **صلوات** و حمله و بلیون
شیرازی بنده در عیال الزیر بنده سید بنده در عیال الزیر
گفته **طیلب** و علل است بر روی و نور بخان دولوت
بنده و مصلحت بنده با نوجی دولوت و مصلحت را نافع
و مصلحت

و مصلحت بنده و مصلحت بنده سید بنده و مصلحت بنده و مصلحت بنده
ان زیره یا قنفل
انبع در گفته **صلوات** بنده ترنج در استیج گفته **صلوات**
بر و مصلحت بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
بنده ترنج بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
صلوات بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
صلوات بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
ترنج بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
کیچوه در طب گفته **صلوات** بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
گوهر و در گفته **صلوات** بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
تسه نوعیت سید و سیه و سینه بول و حیض را نند و
باه او را نفع است روعن او قوی را را نند و
رشیما و سرطان و غارش را بود در سر که تر گفته بنده
ناشتا خورد و بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
خوردن انعام و قوت را نفع است بنده بنده بنده بنده بنده
و جذام را نافع بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده

حاصل و الوصل و شجره بنده کمر نده تلخ در اب و خل کفشد
حاصل بضم اول و ثالث لغت اهل بسم الله ان التور بنده کات
 ماند اندر ان التور کفشد **حاصل** بضم اول و ثالث لغت اهل بسم الله ان التور بنده کات
حاصل و عوض و رشتان بنده موم در رشتان کفشد **حاصل**
 شایه جمل بنده پارسه رشتان روزه بنده ریکان بسید تخم
 ان پیران کرد با کلاه و آریه دهنوشند اسال کهن رانام
 مضر شانه مصدوی صغریه **حاصل** بضم اول و پارسه کبوتر
 بنده بر بود اکوشت ان بنده افزاید فالج و لقوه و نافع
 زیر سر او در چشم کشد تاریکی و شکو بر سر دو مغز و حرارت
 چشم به ساق بنده او بنایت کرم کولت کیم او بنایت
 و رخیار **حاصل** پارسه خرم بنده کید با خاک کشته جگر و ریا
 نیت بر خدام و خنایزیر مالند نافع و جگر و پیران کوه
 بخورند صبر و نافع پارسه پوریت پیران خراک مصروع
 باخود در اف تانیک ال مصروع رایل نفع **حاصل** پارسه جگر
 کور بنده کوفه ریه و ریه کوفه طلق کنند معده و دیوار و تخم
 قطب کجوت نند طلق در ان در ریت و کرده که از بلیغ غلیظ
 باشد نافع و کولت ان غلیظ است نقل ابو مصدوی
 ۹۰ ارشاد

و ملو و حاف و النشا و بوالعشق و بر بنده و شجره و الوصل بنده ی شجره کمر نده تلخ در اب و خل کفشد

جوارشات منهل **حاصل** بضم اول و ثالث لغت اهل بسم الله ان التور بنده کات
 ویرا بسید عریه کیت لیر از ریکوشت کمانی خورنره بقیط
 خورنره رویاه ذونوشتر و نوده نران بسید و سست و
 زعوشن بنده راند راین مقطع دونه فصل و اعصاب
 نقوس و عرق النسا و سهل مره صفرا و قولنج ریگی و مالتیای
 و سوارس و خندام را الوصل ننداد مان ان دودر نناهار
 درم بلخ و رخلون و طلق کردن کز نیکه عرق و افغنی
 نافع و بخور ان بوالعشق و بنایت معده و بخور ان بوقوع
 رخم کف کیمیند انه و بکشد و یکید اندر این سر رزق
 سران بنده و تخم ان برارد زور و غش زریق در ان پیران
 و سوزان ان بخنیر بالکل کیمیند و در انش نفعند تا چند
 جوش نرنند بعد ان از خمیر صاف کنند و بر مور بسید مالند
 مور سیاه نفع و پنج ان را چون نیک بخورند استقا
 نافع مضر معده و معده ان کثیر ایا مصدک بدش حرمل
 قند **حاصل** بنده پیران کوفه کاتش نند نافع بر شکم
 استخوان و ریش دس و ورهها گرم و خنایزیر نهند معده
 نند مضر خلق مصدک ان کثیر **حاصل** بضم اول و ثالث لغت اهل بسم الله ان التور بنده کات

پارسی دیوانی است و از اهل کس و طایفه فارسی خدیو القلم است و قد استقام
 و بول و حیض و از این صفت و کثرت و نام کیا چه هم است بقیه صفت کرد
 خدیو القلم گفته شد **خدا و اله** و جگر کاران هم در کرم و دانه است
 ابوعلی گفته شد **خدا و اله** و هم در کرم و دانه است
 کبریا قول پارسی که هم در کرم و دانه است و کرم و دانه است
 و در این جایزه و در این کرم و دانه است و در کرم و دانه است
 اکثرت خدا از یک دانه است و در کرم و دانه است و در کرم و دانه است
 بابری در خلا و در کرم و دانه است و در کرم و دانه است
 و در این کرم و دانه است و در کرم و دانه است و در کرم و دانه است
 شفا قل هم در کرم و دانه است و در کرم و دانه است و در کرم و دانه است
 در کرم و دانه است و در کرم و دانه است و در کرم و دانه است
 و با کرم و دانه است و در کرم و دانه است و در کرم و دانه است
 بقیه اول و دوم ثالث و هم در کرم و دانه است و در کرم و دانه است
 پارسی از کرم و دانه است و در کرم و دانه است و در کرم و دانه است
 بقیه اول و ثالث و دهم پارسی کرم و دانه است و در کرم و دانه است
 در دانه کرم و دانه است و در کرم و دانه است و در کرم و دانه است
 جگر کاران کرم و دانه است و در کرم و دانه است و در کرم و دانه است
 و در کرم و دانه است و در کرم و دانه است و در کرم و دانه است

جند قوا پارسی دیوانی است و از اهل کس و طایفه فارسی خدیو القلم است و قد استقام
 و بول و حیض و از این صفت و کثرت و نام کیا چه هم است بقیه صفت کرد
 خدیو القلم گفته شد **خدا و اله** و جگر کاران هم در کرم و دانه است
 ابوعلی گفته شد **خدا و اله** و هم در کرم و دانه است
 کبریا قول پارسی که هم در کرم و دانه است و کرم و دانه است
 و در این جایزه و در این کرم و دانه است و در کرم و دانه است
 اکثرت خدا از یک دانه است و در کرم و دانه است و در کرم و دانه است
 بابری در خلا و در کرم و دانه است و در کرم و دانه است
 و در این کرم و دانه است و در کرم و دانه است و در کرم و دانه است
 شفا قل هم در کرم و دانه است و در کرم و دانه است و در کرم و دانه است
 در کرم و دانه است و در کرم و دانه است و در کرم و دانه است
 و با کرم و دانه است و در کرم و دانه است و در کرم و دانه است
 بقیه اول و دوم ثالث و هم در کرم و دانه است و در کرم و دانه است
 پارسی از کرم و دانه است و در کرم و دانه است و در کرم و دانه است
 بقیه اول و ثالث و دهم پارسی کرم و دانه است و در کرم و دانه است
 در دانه کرم و دانه است و در کرم و دانه است و در کرم و دانه است
 جگر کاران کرم و دانه است و در کرم و دانه است و در کرم و دانه است
 و در کرم و دانه است و در کرم و دانه است و در کرم و دانه است

باب الخا و معج خا و الف و نبط

و در این کتاب و کتب دیگر و در این کتاب و کتب دیگر و در این کتاب و کتب دیگر

بند کیمت رویه مریم آن سعه و جود و ایستادگی و خون با لبها را
نافع **خبر الفاس** پارسه نقل می کنند که تانیه در قوتش
الحیدر ماند **خبر الفاس** پارسه نقل می کنند که تانیه در قوتش
بدل آن سفید و ارمایه بخت سید از زیر افست
برنجاف که چه نندیده و کوه در فستای گفته شد
ختم الک و خاتم الملک و طبع خودم و کل خودم
و آن کلید است نام در طبع خودم گفته شد
خبر الفاس پارسه نقل می کنند که تانیه در قوتش
کوبه و از آنجا که در سوراخ بینی نهند خون زنی باز دارد طایر
ان بر کنند که مجموع نوران زهر در ناف اگر زن بدان بخور کرد
سه درم با جوشانده نبات مدیج مرده و زنده میفتد
خبر الفاس پارسه نقل می کنند که تانیه در قوتش
اول و خدر اینج پارسه نقل می کنند که تانیه در قوتش
اینج گفته شد **خبر الفاس** پارسه نقل می کنند که تانیه در قوتش
شد **خبر الفاس** پارسه نقل می کنند که تانیه در قوتش
جندم پند سیمونی بدول در جود خندم گفته شد **خبر الفاس** پارسه نقل می کنند که تانیه در قوتش
و علی

و در این کتاب و کتب دیگر و در این کتاب و کتب دیگر و در این کتاب و کتب دیگر

و علی پند لاکه و کتبی و در این کتاب و کتب دیگر و در این کتاب و کتب دیگر
ایستادگی و جود و ایستادگی و خون با لبها را
نافع **خبر الفاس** پارسه نقل می کنند که تانیه در قوتش
الحیدر ماند **خبر الفاس** پارسه نقل می کنند که تانیه در قوتش
بدل آن سفید و ارمایه بخت سید از زیر افست
برنجاف که چه نندیده و کوه در فستای گفته شد
ختم الک و خاتم الملک و طبع خودم و کل خودم
و آن کلید است نام در طبع خودم گفته شد
خبر الفاس پارسه نقل می کنند که تانیه در قوتش
کوبه و از آنجا که در سوراخ بینی نهند خون زنی باز دارد طایر
ان بر کنند که مجموع نوران زهر در ناف اگر زن بدان بخور کرد
سه درم با جوشانده نبات مدیج مرده و زنده میفتد
خبر الفاس پارسه نقل می کنند که تانیه در قوتش
اول و خدر اینج پارسه نقل می کنند که تانیه در قوتش
اینج گفته شد **خبر الفاس** پارسه نقل می کنند که تانیه در قوتش
شد **خبر الفاس** پارسه نقل می کنند که تانیه در قوتش
جندم پند سیمونی بدول در جود خندم گفته شد **خبر الفاس** پارسه نقل می کنند که تانیه در قوتش
و علی

کثیر زخمدرد فیا گفته **شفا الدک** والوجه پارسه کین خروسی منکر
 بیت مرغ و مرغی بگزند که دیوانه نهند نمود **شفا الدک** پارسه
 سر کین خوش بندر جو یکی سیکه باشد از سبب است که کرده و شانه
 بریز از چون در این نشیند علم الیول را بعد دهد در چشم کشند
 ببرد غلیظه الیقه حقیقه کین دفعه شکم را زایل کند خصوص غلظه را **د**
شفا الدک کوی طحله و طحله خور ایکه بندر سینه وال و کاشی در طحله گفته
خوبه بندر شور در بطحله گفته شد **خوبه** بندر لونه و کپور و
 جنول در بقلمه الطحله گفته شد **خوبه** پارسه و حشر و
 مرغا خالت بندر قسم کات ماندا اول است **شفا الدک** گفته شد
 ورق پیاز شک بندر نوع مکر و ندادن ان الحله گفته شد **شفا الدک**
 و قوطان و هر طمان و غیره قطار بندر کبر و ادر بر طمان گفته شد
شفا الدک کپور و فوج نالت و نمره در **شفا الدک** پارسه بندر کاسیل
 در عشر گفته شد **شفا الدک** بفتح اول پارسه قند س قور شور بندر
 چندید اسقر دیند بید است گفته شد **خوبه** که به است **خوبه**
 سبب است **خوبه** بندر کوراره پارسه شغال بندر
 که ریزه کور و کور شکسته و بید که دکان و مادام و بید و فندق
 و پورستان را خشت شد و انیر کومند در پنجا استخوان سلطان بجز است
 با محمد

خور
 خور

با محمد ان تخم تره کور کور بر سق و کله و شش زایل کند بغایت
 نافع **خوبه** بندر جو یکی سیکه باشد از سبب است که کرده و شانه
 و حشر طحله کشند فیه **خوبه** بندر و نذران را جلاد بد مضر اعصاب
 و مرغ مصداق ان روغن بفتی **خوبه** بندر از اردانه و غیره جوی بندر
 جینا خیر و سبب است که در طحله بندر یعنی کین دانه سرد و گرم و فوفه و کور
 که از زخم روان بعد خوردن فیه ان پاک کنند وزن بخور بر کرم
 است **شفا الدک**
خوبه بفتح اول پارسه که کان بندر کزوت در جود گفته شد
خوبه بفتح اول پارسه که پور سببی و بستاند پارسه زبانان بندر
 کاس کور بندر کطلن قطع میلان کشند تخم و سبب است که اصله سبب است
 قطع کند ادمان ان تار یکی چشم اند مصداق ان کور و نفع
خوبه بندر و شمار پارسه کاش و فیلوف
 بندر جو نالتی سبز در ابرو کش گفته شد **خوبه** بندر سبب است
 سبب شش و سبب سرفه کرم و نذر و سبب و رطوبات معده و نفث
 الدم و معده از تنه متعل بندر مرغ نافع با عمل بندر زیاده کند مضر
 استها مصداق ان عمل با قند نیوست و سبب است که از دانه او بر
 نهاد کند و بر سبب است که مالند بخور بندر و نفع و نفع است نافع است

را حاکم کرده بر نفس فایز و در شعله کنند نفید زهره و در فرج زین
 دلو از ایند رسان شود و در غوغ و در شعله کنند باه بر انگیزد
 و ترکیبی با ریش خود بر بند رانی چنگا در آن گفته شود
نکته پارسی بید و خلافت
 و بهر لای پارسی زبانان هند بید سکندر و ورق بر دو قابض قطع
 رفتن خون کند صمغ و ریحبت صمغ بصر بصر بصر بصر بصر بصر بصر
 کلام **خل** یعنی اول پارسی و هند بر سر که شتاب باز دید کنند
 و بر عضو یک خون روان بود بویزد قطع خون رخن کند و اجابت
 مدام بر که شود و بر صلاح اند و تفتیش بنند طلا در آن کشید
 سکه و انش را نافع مغرودمان آن بصر صمغ کند صمغ آن روغن
 بادام **نکته** پارسی و هند بر سر که پیاز چون بدان صمغ بید
 دندان را نمک کند در کوش چکانند و درش کوش را بید باشد
آن بکشد پیاز نفید بکشد چوبه باره کند بر سیاه کشد و چهل
 در سایه بیا و نیزند و خش روز در آفتاب بید بید بید بید بید
 من که بیدارند و بکشد و خنک کرده بکار برند **خل** و سیاه
 بلغشت و در القرون و اهل مدینه مدی فارسی غوره خرمایندی
 کچور خام کچور بید بید و خام آن مملک **خل** یعنی اول و ثانی بید

کوشی

کوشی کوشی از اینک بر کسند بر جوجند کوشی آن از سر کوشی
 خون کوشی و بر خنک طلا کنند نافع اگر بوز اندکی هر در بید
 بود بر بید بید بید بید بید بید بید بید بید بید بید بید
 و خلیان و خنک بید بید بید بید بید بید بید بید بید بید
 آن از بکشد که در صمغ آن عمل و بر بر اسید کوشی بید بید
 شیر زیاده شود
نکته الف و ط و الخ و مدام و راج و مل و همبیا و طلا و عقار
 قهوه و قهقه و شیر از رسی و خواج و روح الدین و بیدام بر که جاغ
 پارسی و و شراب تو بید میان کس و تو انش را بید بید بید بید
 ترس آن زرد رنگ بید بید بید بید بید بید بید بید بید بید
 هم بید بید بید بید بید بید بید بید بید بید بید بید بید
 و بر ز و صمغ بید بید بید بید بید بید بید بید بید بید
 صمغ بید بید و اعصاب و صمغ و بید بید بید بید بید بید بید
 و ده کوشی و رسام و لقوه و فای و کالی و تر بید بید بید بید
 بید بید بید بید بید بید بید بید بید بید بید بید بید
 کم و در مانده او کم و خش **خل** بید بید بید بید بید بید
خل و هم بید بید بید بید بید بید بید بید بید بید بید

خضر علی و تقی علی

خونجیان بزرگ قوافل پاریس خسرو اردو

خوارزمی بفتح اول و حقیض پاریس ملک هندوستان در ویرگی گفته

يقول في كتابه كفتة شوخي عتيق وويل بندر الاجي خود

اسپی

خبر و نام و خونیان هند و خونیان

خیش فوج و القطن بار پی بنیدانه بندر بنولدر قطن فوج

از آنکه اهل شریعت و اهل عمل و اهل معرفت و اهل معرفت و اهل معرفت

بعد ہندش کمالا و امتاس ہیں بعد بابا گیسو دیو جگر مر

سفل وعتیان ارد مصالح و احیاء و ایون بدن

عصفور یار حسین بدش کل شیر و قسم دران برادر

نعمت و کرم که در زند رات شاه کند و کی مرده را سوز

برخاسته بر شقاق باطله کنند و معده آن شوره چشم بر ویانند **فرفرا**
 زبان و در غایت شیراز بر سلاطین در غایت شوق
زهر و زهر جگر جگر از زهر باران بقدر که در جگر باشد
 و قسم بر جانوران کنند جگر که کان او زهر از صرع این باشد
 جزام را مفید و او مان آن نظر کردن و خوشاشی چشم افزاید **زهر** بفتح
 اول و سکون نماید مرغی که بدان نگاه کنند شهر بارسی و هند
 او مان کوشش آن خفاکان را نافع زهر و در کمال کنند تا یکی چشم
 کوری بر سر کین آن بر کلف و غم شلاق کنند تا ایل ساند
بخیل یا رسی سدی هندی موثر است
 بدر جگر از سردی و تری باشد و جماعت را قوت دهد و مجموع و دمایر
 سر چنانچه فالج و لقوه و اعمار و سج المعاول و دفع شقیقه اکل و طلاء
 صرف یا بار و غیره و مفید حفظ و میند افزاید مفر حلقی مصلح وی
 و بدل کوی دار فلعل یا عاق و حار **زنیان** و انوس و انوس را نایاب
 هندی اجوان بر گردیده عطر طلاء کنند نافع از عرق طلاء **زهر**
شقیق و بلار هندی و راسن در راسن گفته شد **زهر** و شقیق
 یا رسی یا سیمی هندی جنبیلی طبیعت آن گرم و معتدل و تری
 و خنک **زهر** یا رسی زهر ریونایه قسطوس و نوبه بود معده و عیاض
 ارکان

ارکان عسل شفا بر ریونایه لیفا و لیس سیه توتیا رسی هندی هندو
 و نیل توتیه در مریها استعمال کنند جگر و مری را معده چون در مری
 کند که میند دفع کند اکلیش مضر معده و مری ارد مصلح آن جلا و آب
 گرم و روغن بادام بدل نیم وزن آن شکوفه **زهر** بفتح ز
 یا رسی شکوفه عریض تر شیراز رسی و نوبه و مصلح و مصلح و
 مخلوق را ریونایه سیتون و حجر زیتون و مصلح و راقنا باری را از گرد
 و زیتون سازند هندی و ایله معده و مری آن کوشش آتش را بود
 اکلیش سیموم قتال عسل آن همان عارض شوق از زیتون معده
زهر بر قان است
 بند و در شقیق گفته شد **زهر** و زهر یا رسی جیره هندی را از زیتون
 گفته شد
 العنق فارسی کلید سندی مریز بعسل خرا از یغنی قویا هندی بقا
 کوبند طلاء نافع **زهر** بضم ز و سکون هندی رسی و زهر نایاب گفته
 شد **زهر** یا رسی چون در سبک دارد و بر مری ریزند تا به بندد و آب
 آن چون گرم شود کف که در مانند شکر در کوش کردن کوی را نایل
 کند **زهر** انقیات
 اشتبا طعام اند مجامعت را از یاده کند مضر شش مصلح آن عسل

در چشم کشند ضعف چشم را سبک سازد و جهت کز نزدیکی عقرب و مار و
 و سگدوانه نهایت نافع ادمان قطع است و ماه و مینو به مخرج
 و صراخ و شقیقه مصلح و این خون بدل و نفع است
 سرخ و سرخ و نفع است
 هند را که یا که در قطف گفته شد **سرخ** و اسر بقون بار
 منقوعه زنجفر و آن تنگ و موخته است در زنجفر گفته
 شد **سرخ** هند را که در قطف گفته شد **سرخ** و اسر بقون بار
 خواهند که کجی کجی در خلال گفته شد **سرخ** و اسر بقون بار
 که کجی کجی در خلال گفته شد **سرخ** و اسر بقون بار
 را از این کشند کز نزدیکی سگدوانه و عقرب و ریتل و سگدوانه
 کشند نافع اید و شقاق و فح و مقعد و الرود و دیهانه و سبک
 علم المل و انافع و سبک و زهره بیرون آمد مصلح و این که با ماش
 نیزه ضعف و موخته در دیکه کشند و بر آتش نهند و آتش
 افروزند تا موخته گردد **سرخ** و اسر بقون بار
 دندان را جلا دهد **سرخ** و اسر بقون بار
 کلینک و سبک و زهره بیرون آمد مصلح و این که با ماش
 زیاده کشند **سرخ** و اسر بقون بار

[illegible]

الملك وان تركت كعبه است هندش اگر چه اسم چون هم باشد
کسبیه و کسبویه و نجوبه بدل ان سبستان و حیدر الفقد باری
 تخم بختکند هند سینه لودر بختکند گفته شد
سلوک اول دو نوع است یکی راسلق الود
 دیگر را جعفر هندش کنگواروی در سینه مصر و جکانند
 ادمان کند لودید و اویق و بر سر و ریزند در دوعت
 سرگرد و بر سر ریزند خرد و تولد نفخ مصداق ان روزه
سلوک صبا و سلق بر ریزان را حلیون و جلتاق باری آزاد
 دار و سلون هندش پنج ترش بر نفوس و مفاصل و اعضا
 کوفت یافته با کلاب سجاد کنند لودید **سلوک باری** و ان حاض
 است هندش هر گز در سلق صبا گفته شد **سلوک** بضم اول باری
 جو بر سینه یونانی طراعیس در تنه گفته شد **سلوک** و ق و ان پو
 درخت سار پهل هندش سیلا الواعفت انحر رقیق بود سیلا
 گویند از اکل او و شادمان حیض لبه بکشاید و یکم مرده و
 زنده بینداند مستعمل دودرم مضربا معاصی ان کثیر اول
 نیموزن ان دار چینی **سلوک** اسم روغن زیتون است در ریت
 گفته شد **سلوک** و شلم شهور هندش لغم در شلم گفته شد **سلوک**
 باری اول

۸۵
 ۸۶

باری پورند مار هندش باری کلی پوست مار که لون سید بود باشد
 پوست مند و در کوش بکاشند دند کوش را لودید و در عمل حل کرده
 در چشم کشند نیز نظر زیاده کند در آتش بخور کند ماران بکشد از اگر
 بر دهن زن حاضر بندد ان زاید اگر یکم در شکم مرده باشد بپزد
اید سلوک و سمانه وار و بر بوی فیتیل الرعد و ان مرغی در باری
 چون او از رعد شود بگوید و اگر که اندر گویند در سمانه گفته شد
سلوک باری سکه شست شیر از لاک است هندش یکم است و غمت
 بحر و نه بر و بری زهره شست به سینه مصر و جکانند
 دند و خون ان با علل بپزند و جبهه مقدار مرغ سارند ادمان
 ان یکم بپزد و یک شام مصر و رانامه و طلوع ان علت
 نفوس الودید اکل کوشش ان همین عمل داند **سلوک** بول باری
 گویند هر بر سکه ده باشد ان سکه سیاه شود مانند قیر شست
 هندش بول جیکا بکشد بر جزام استعمال ان نافع
ساق و تخم عربی ساق الدیاعین هندش
 و تر و تراشده ترنج را نیز گویند عصاره ان در کوش بکاشند
 هر که از کوش بر اند نیلان خون از بر موضع مرده باشد اگر کفش
 باشد بکشد شمر و رانامه و بر سر لودید دند ان بپزند و را

۸۷

با کن کند خادان بر نایف و قفسیله بول را سود بدید هر کس
 مصداق و مصداق **سهم** یک بر دو بین و نیز بخش بند میوه در
 ریختن و افغان گفتند **سهم** بفتح اول و کسر ثانی پیوه را از خوا
 مکمل گیرند شهور بند چرخ را اندازند و بضم باه را زیاده کند
 خلیج بلخ را غذا و بدید مصداق و ریختن یا بخار یا بخیل **سهم**
 یک بر دو بین یا سه یک بند بختل دو قسم یکی بصدید در
 اکمل میاید دویم سیاه در ام تل گویند و روغن او بزرگترین
 بکار میاید جهت شقاق یا با و خشتوت یعنی بخیج جلد و دانه
 دندان و سوز و بوی خوشی آتش بر اعضا صابون نافه
 نقیص سهم بفر دوزخ و کلس حیض را اندوادم ان پنج
 درم با بزرگ کتان میخ افزاید و باه را زیاده کند معده را بیدار
 غشیان و تشنگی او خلط غلیظ پیدا کند و بول الهی یعنی در بزم
 مصداق ان بران کنند با عمل خورند بدل و بر بند را کتان اند
 ورق و بر مورق و بید نرم و در ار کند **سهم** بفتح اول و سوز و بول
 بند را جمع چنانکه در کوفس گفته شود **سهم** بفتح اول و سوز و بول
 در اذان الفار گفته شد **سهم** بفتح اول و کسر ثانی بختی
 نمر کالدور در حد السعد گفته شد **سهم** بفتح اول و کسر ثانی
 دی گفته شد

دی گفته شد **سهم** بفتح اول و کسر ثانی الفار بند بختل کبار در گفته
سهم بفتح اول و کسر ثانی بند بختل در گفته شد **سهم**
 روغن کا و گویند بند کاهی کاهی گفته شد در حلقه
 سبب سکت بند بختل که کهن تر کرد حرات زیاده تر و
 قوت جلد و وی حکم تر از کلد و طبله و نایق زهر با بختل و نوا
 کهن بر بند بختل که کهن طبله کنند به ساق مقدار دو درم
 با بخور و شکر بیا شامند بول بند را اند بختل و زهر ان شکر
 درم را به ساق بر مقلد مالند بول بختل را نافع بر جلد مالند
 ان را این کند کلس نایف سوز و خشتوت را بگرداند طلاء را حسن
 زیاده کند و جلد بد و زنده ان همین عمل کند **سهم** بفتح اول و سوز
 بند بختل کالدور در حد السعد گفته شد و سهم بر کسب بختل
 را فو به کند سهم گویند **سهم** بفتح اول بند کاسندی
 کاسی بختل و کلد در خلق الکلی گفته شد **سهم** و در این
 بند چغنیان سفید در یاسمن و در گفته شود **سهم** بفتح اول و سوز
 پیدین چغنی و النیام در خط گفته شود **سهم** بفتح اول و سوز
 اقسام ان بسیار است در در فتر بختل کرم است و میخ افزاید
 و فو به ان مایه حوض و بر که و جلد بختل از بختل بختل وی

ملا کنند نافع باشد که کشید و باه افزاید باز بخیل و کون یا قند ما
 ان نیز شقال مضربه مصحح و کثیرا بدل ان بوزیدان و ترید
در خصیة الشقیة گفته شد بوی هند بیهکری در کاف
بوی هند و بذر البیج پاریس مکدی اجوائین خراسانیه اکش و
 بکر را نافع ما خردان یک شقال ضاد ان بوزیدان و عویق و رافع
 نیز از مصحح ان کلسنج **بوی هند** چهار قسم است یکی سفیدان را از
 ان را کبود گویند یکی صحرای الو است رنگ زرد ان را آسمان
 کوفه و بیج انرا ابرس یکی زرد ان را خطای بشهر هند کون
 سوختا بکرم ضاد ان نافع بیج ان ابرس انرا و از بزرگان
 عمل بیانشند شربت یک شقال مضربه مصحح و کافور
انفص و غصص پاریس مانو و بندیر مای پیل در ریخته گفته شد
بوی هند چقدر هند که فلو یک هند از خطا اب سبق بعد از
 بوی ان سحر و کند لقه و رافع عشق می رانیز گویند گفته
 شوق و ادویه هند قیس عشق می در کشت شربت گفته شود
بوی هند پاریس داد بر شیراز داد نمک هند مرص گفته شود
 کوشن ان باه و از زیاده کند مضربه نافع **بوی هند** بصر اول قسم
 کف دریا هند پسندیدیم در موضع کوشن در یک
 بزرگ

هر سه در قوت یافتند **بوی هند** پاریس است جو هند ستوی جو هند
 تر بکار کند شکم را بندد چون بال را بر بندند یا در اند و در
 صند فشان را ساکن کند با شیرینی بدن را فرو برساند مولد نفع و
 مصحح و قند **بوی هند** پاریس است کندم هند ستوی کپورن سیکو اند
 بریان کرده باشند اکش حرارت بنشاند نفع الله مصحح ان اکیم
 و قند **بوی هند** پاریس است کندم هند ستوی کپورن سیکو اند
 بریان کرده باشند اکش حرارت بنشاند نفع الله مصحح ان اکیم
 بر چمن گویند معده را نافع حکم هند **بوی هند** پاریس است سبب
 معده را قوت دهد حکم هند **بوی هند** پاریس است کد و طبع را
 نرم کند و سرفه و در سینه هر از که و باشد نافع **بوی هند** پاریس
 سقوط انرا شتبار طعام بازدهد کند **بوی هند** غنچه ان است
سیسیب پاریس است سنبل و خام و خام
 و خام الکک هند قیس بودند بوزیدان و ترید پاریس باشد تقطیر
 البول و سکه کرده و شانه را بود **سیسیب** هند سحر خام خلال
 گفته شد **سیسیب** و غنچه شونیز هند سیسیب کلونجی بطبع خشک و سرد
 و اند **سیسیب** و حنظل اند هند سیسیب بود در بخت گفته شد
 و جلایا هند سیسیب شود در سکه گفته شد **سیسیب** اسم مایه در دریا
 بیست المقدس باشد و قضا نیز گویند کوشن ان دشوار هم **سیسیب**

ساق و موی ارمی را بچو کنند و در کف دست بچسبند و دست و غیره صفت
در دیکه کنند و طبق بر سر آن بپزند و بر آتش کنند از آن تا بپزد **شعر السیاح**
پندیر از جنس بر سیاوشان گفته

تفتیق عریض باریک بوی تیار و غم خور که بپزند کباب
با شاف کوشن آن حفظ زیاده کند و فتنه تیز ناف **تفتیق** بوی جانور است
در بای آب کحل خفاش در و بال را دو دم آن مانند دم خوش و در
خار که بود در مدینه مار دو در اندلس برقی گویند هندی وای
کولر زیر بالین بپزند و خورند که اگر خار را در بدن درخت زنده بود
نیارد بلکه بمیرد اگر بادم یا هر حیوان بخلد کوشن روز بروز بپزد
شده و به نرود ماکول الحکم است عریض جوت اشتر خوانند **شقایق**
و اشقر یونانی نموی باریک لاله پندیر شیخ لاله و قسم دیگر از روی
گویند کل شقایق یکرطل و یونست کردکان نه رطل در شیشه نرود
دفع کنند در سر کس دو هفته را کنند خضاب نموی را سیاه
کند این در چشم کشند حدقه را سیاه کند تیز نظر زیاده کند
خم و ی چهل روز بپازد یکدم باریک بخورد بر سر از این
و جگر است در شراب بپزند و بر ورم چشم نهاد کنند در در است
کند و زخم آن حقیق را اندامان آن مین و باه را زیاده کند

زمان را این

زمان را این را فرارید در ابتدا استقارای نافع اکلا و طلا و احقاق
رحم و کزیدن صناع زهر دار را و سود ما خود و در دم باقیه
متفقت در شقایق گفته شد بدل آن در جینه و کدر مفر شقایق
مصلح آن بر سیاوشان **شعر لاله** در شقایق گفته شد **خود یون**
و اشقر دین و اشقر حین یا بر سر موی و آن نوم بر و حافظ الاجاد
حافظ الموتی بپزند پس جینک خود و در از و کما و العسل بیاض شده
امداد و سر البول و لایع اعداده را نافع و زجر از این حقیق و یکم بپزد

فکر پندیر از این جینک در حفظ گفته شد **شقایق** شیراز
خار که پندیر قسم چهارم و در دم جندلم و بنی و بر سر چون بپزد
و عمل بیاض مانند نافع مفر شقایق و بر صمغ جبهه تبیه و
تیسر ما با جلا مفسد **شقایق** پندیر شمرده و پندیر الکثوث گفته
شقایق و شراب این که اهل عراق و ثوب بریم الفار و و به
سم الفار پندیر شقایق که چهار نوع است زرد و سبز و سیاه
و سفید و سفید و دو نوع است سنگی و بیهنگی از کان حاصل
حاصل می شود یکدم مصلحان و سم قابل موی شرابا جینه
ایمنه دهند و در مصلح که یکدم خورده باشد مصلح آن را بپازد

بدان سرپوش در یک لیر در فحال نوشتی کند و نه بار صاف کند
 بخوبی باشد و بعد از آن در چوبه مار شسته بخوبی
ششم و خشم باریک لغت بر روی تانیه بنویس
 که کلو کلش مولد می باشد و از یاده کند و سینه را نرم کند و کمر
 شربت جلاب **شش** بضم اول و سفر جل بندش استخوان کوبیدیم
 تلخ و ترش قابض و باد را نکند و ریاحی و عارض شود و در جم
 زنان حاطه بکند و یک را نکند و بعد از آن مصلح آن عمل
ششم باریک و بند موم
 بکند ری میرن طلایان بار و غش بنفشه منع بستر میزدن
 کند اکش شربت طعام ضعیف کند مصلح آن جلاب **ششم**
 بندش موه در اذن الفار گفته شد **شمار** یک اول بندی
 سونف در از ریاح اقم آن گفته شد **ششم** و شوشه و سبیل
 بند را لاجی خود در قافله صغار گفته شود **شمار** و آن بزرگ
 بعد از عطریات سازند و در در گفته شد و نام میوه هم
 است **شمار** باریک و بند
 و انقلیه بند یکس و نده تلخ در او خلط گفته شد **شمار**
 و قدرم و قدام بند ریاحی در تو در گفته شد **شمار**
 ایا علم

بر جلد و کل مورخان بندی کل یا نوچی بویدن آن صراح را بر **ششم**
 بضم اول نو از حلقون باریک کل که عطاریان لیر از توتیای اگر بنفشه لیر
 قسقه بزرگ و خوهان و در بند سینه بوزانند و در او و کمر
 کنند سینه و سینه آن در نظر و یک بند کرده باقی تا فقه بکند از نده تا سینه
 اگر در اول سینه بزرگ و در عمل نماید که سینه شود و در جم کشته سینه را بستر
 و اگر سون باندند در املا به مقدار بنفیدم مکن و جبار کریم
 مصلح آن عمل بدل آن و در کوبه خود باشد **شمار** و بند
 جوان در شکار گفته شد **شمار** و بند
ششم و ششم و سینه سودا بندی کوبی باریک تا فقه صفا دانه بکند
 بیرون اند و در راب خنطل بشود و اطراف تا فقه صفا دانه بکند
 و ایدون اند و در بار چوبه سینه و کام سرد را نافع و کوب
 چکانند و در بادی و سرد و شسته در شکم باند و سوط آن با
 موعن فایده و لقوه را نافع و درم با سنجید خور و غش را مفید
 با سکه بر من و بر من بعد از اکش با عمل و اگر یک سکه کوبه و
 میزدند طلایان بر در و سینه را سوه و در با خون انجیر یا سبیل
 طلایان سینه بر راب اعصاب و ظاهر لون آن بگرداند اکش
 و یک بیرون اند و در مصلح آن کثیر یا تی بدل و صغیر بنون

الحمد وكففت شد

صفت غیر از او شده یونانی و رومیان هندوئیست
چونکه با شریکان هندوئیست که چنانچه از رومیان و هندوئیست
مسلح و سرکه **مستحق** یار سپیدند ویت **خلاف** **مستحق** و سکنج

ان الحقیقت

کافور شد

[illegible]

پندیر گوید که در این نسخه مجموع صغها کم و بیش نیک و بعضی از بعضی فصل
سرسبز و پارسی و تازی از دو نیکوتر صاف و شفاف در آب بنفشه
از آب بکداند و گلش سرخ و کم و بیش خوشنمید و بعضی در
نافع او از صاف کند و با خف دو مثقال مضر فصل مصلح و می تیرا
بدنش صغ بادام صغ **الوز** پارسی از دو بادام پندیر گوید بادام
در حلق و سرفه و تب دق را نافع نویسد و بعضی در سرفه و سینه

بسم الله الرحمن الرحيم

منظر بزرگ و بی قند و شکرش بدست صمغ عربی **صمغ الکبیر** پاریس دارد
 و خلط بند کونند و خوش و سینه را نافع چون با شکر آب پیاز بنهند و بکشد
 و مثانه بریزد و منظر بزرگ و صمغ و قند **صمغ لیمو** پاریس از دندنی
 کونند و ترک در دهن کشند و در دندان را سکن و جراحت را نافع
صمغ الحار پاریس کونند و در شکم در حلیه کفایت کند **صمغ**
خط بند کونند و غده شکم کونند و شکم بند **صمغ جوز** **صمغ**
 بند کونند و در کفایت **صمغ القناد** در کفایت کفایت **صمغ**
البر و نافع و تقوی و بنویسند و کونند و در شکم در نافع
 کفایت **صمغ الکندر** پاریس از دوا و در شکم از کفایت بند کونند
 بهر دوز در خواص نزدیکی مصطکی مستعمل و در شکر **صمغ**
 بند کونند و چون بدان سحر کنند و طوالت دماغ را پاک کنند
صمغ البزنجیر شیر از کفایت و ستر البزنجیر بند کونند و انجروب
 و اسکن در کفایت و کفایت **صمغ الصنوبر** و بنج در تنقب
 کفایت **صمغ الزیتون** بند کونند و زیتون باغ و در اصطکاک
 کفایت و صمغ زیتون بر در چشم کشند و شکم در و تاریکی
 را از این کند بدل آن نوین **صمغ بلادر** و آن ترکیب است
 که از صبر و مر و خون سیاوشان و اندروت و صمغ عربی از
 پاریس

بکن جز در اصل دجان و زرا با صمغ عربی بنهند و بر دیوار کج پیانند
 تا کشته شود و بکشد و تر با صمغ و مر و خون و مر و کونند
صمغ الکندر
 صمدال بکیت و اجلا چون با و کلایه کافور ساینده بر سینه بکشد
 در صداع و حقیقان را حرارت ببرد سکن کند و کفایت صمغ عربی
 را بود و در منظر او از صمغ و وی حلا بکیت بدل آن **صمغ**
احمر بند کونند و در شکم در شکم طلع دران دگر و صمغ را
 نافع بدل آن فوکل **صمغ** شیر از کفایت و آن صمغ صمغ بند
 کاجو کاجا بکشد و بنج آن سحر را نافع و صمغ بکشد و در شکم
 را کونند و بر شکم از کفایت و بنج آن سحر را نافع و صمغ بکشد و در شکم
 و شکم و شکم را نافع بر کفایت آن در شکم از کفایت و بنج
 بیرون از کفایت و بنج آن سحر را نافع و صمغ بکشد و در شکم
 و با سحر چون نده بر دندان نهاد کفایت و صمغ و صفت
 نمران و و صمغ و صمغ آن در شکم صمغ صمغ کفایت و صمغ
 با عمل بر شکم و صمغ در شکم نهار فلفل را نافع **صمغ**
 چهار در شکم کفایت
صمغ و حلیه الکلب و کرات پاریس کفایت

ص

هند بر و نه چنان در و اسون گفته بود
پارسیه ییم بند
ختم خود بر کردن و زندگان بندند
پارسیه در کردن کاوتند بند زبون عاخر
چقدر بند کنگلو در سلق الود و چقدر گفته شد
باد الفاضل

فصل و نمره پارسیه کنار هند بر سر گفته شد
صنع عجا پارسیه گفتار هند بر سر
در چیم کشند نیز زیاده کند یوست
لکها ده او در سایه فرجه و سایه ماده **صفت** بفتح اول
عصاه و عصا پارسیه سوکار هند کوه سرکین و بر کلف
نمش و سپید چیم طلا آن سوکار

فصل نیربان همدان ششم بنفیل دلال پارسیه
بر کرک هند بر سر و سارگون کوش و خورند نقس
در اندام مالند چکر ایل کند **صفت** پارسیه پستان خواه از
خواه از حیوان زن شیر دار که شیر کم در لثه باشد کوش پستان
حیوان خواه زیاده کرد **صفت** هند نیاز بود در اسطوخودوس
شد

هند بر و نه چنان در و اسون گفته بود
پارسیه ییم بند
ختم خود بر کردن و زندگان بندند
پارسیه در کردن کاوتند بند زبون عاخر
چقدر بند کنگلو در سلق الود و چقدر گفته شد
باد الفاضل

فصل و نمره پارسیه کنار هند بر سر گفته شد
صنع عجا پارسیه گفتار هند بر سر
در چیم کشند نیز زیاده کند یوست
لکها ده او در سایه فرجه و سایه ماده **صفت** بفتح اول
عصاه و عصا پارسیه سوکار هند کوه سرکین و بر کلف
نمش و سپید چیم طلا آن سوکار

فصل نیربان همدان ششم بنفیل دلال پارسیه
بر کرک هند بر سر و سارگون کوش و خورند نقس
در اندام مالند چکر ایل کند **صفت** پارسیه پستان خواه از
خواه از حیوان زن شیر دار که شیر کم در لثه باشد کوش پستان
حیوان خواه زیاده کرد **صفت** هند نیاز بود در اسطوخودوس
شد

هند بر و نه چنان در و اسون گفته بود
پارسیه ییم بند
ختم خود بر کردن و زندگان بندند
پارسیه در کردن کاوتند بند زبون عاخر
چقدر بند کنگلو در سلق الود و چقدر گفته شد
باد الفاضل

طابق بدل آن بوزن آن سنبیل و قفل **طافیل** و از ارد درخت بندی
 بهر یکایان بید در ارد و حبه گفته شد **طافوس** مرغیست که در
 مور از سر کبی و بر نایل طلع کنند زایل کند استخوان و لطفه
 بکلف و برین طلع کنند لون او بگرداند **طافط** و حبه الملوک
 مایه دانه بندر چمال گوته در درخت الملوک گفته شد **طافون**
 پارسه قسم مس عربی نحاسی که بریان انرا اسرار خوانند و
 قسم تانیه از آن منقاس از نمودن زیاده در درجهیم بگویند
 مکرر عمل کنند دیگر سر وید **طافیر** سر وخت است پندی
 کبیر شکم بندر تیغ جاره و تشنگی و قلع را نوسه مندرضه
 بیاه مصلح و بکذب و مصطکی و انیون بدل آن نمون
 آن کافور و تمام وزن آن طین مختوم **طبار** نوع از انجیر
 سرخ رنگ در طبعی گفته شد **طبقا** پارسه کامل و خندروس
 نوع از کندم لیکار کندم بار یکتر است و نفاق بندر کون
 و کسبون از ویزان سازند سینه را پاک کنند مضر
 سخت و قراقرید کند مصلح او مثل مصلح کندم **طبر**
 بندر شکم پدید در سر گفته شد **طبیخ** و بطیخ معروف و نوز
 در بطیخ گفته شد
 کوچه پندی

کوچه پندی چلویت خوهیت در نعل گفته شد
طحلب و خوه الففادع پارسه جانی بک پندی
 کایه در آب ستاده میوید خون را بندد و طلع در کون بر ورمهای کرم
 کرم و نفاصل کرم مفید بود **طحال** پارسه پیر از بندر تیغ کرم و شکم از
 حیدر انیک در بر هم باشد **طحما** و شوکران و آن بر درخت نقیست
 در شوکران گفته شد **طشتیون** و طشتون و تاویل و قویس آن یک
 از باور هم است
طوق و طوق طابق پارسه بستان افوز بندر ناز و سید
طوقا و طوقا پندی در اجنس پارسه بستان گفته شد **طریق**
 و بر سق و آن مایه دیانت نیونانی طریقه اهل اندلس است
 قسم خیم دریای را از می را میوه خوهیت آن شکور و تار یکی
 در الوه دبد **طراشیت** و طراش پارسه بل و مار بندر تیغ اری
 بلشیرین بندر تیغ سرد و خشک قطع خون زنی از سینه و مقعد
 رحم کند و شکم بندر مضر بود بقل مصلح آن کلنار و بدل صفت
 بلوط نمون آن پوست تخم مرغ نوحه شده **طرخون** و شیر از
 طرخون و آن درخت عاقر و حار کوبیت از امان آن قطب
 شوت باه شوق نیجا اوه مصلح و بر کوش **طریطن** و خومان نیونانی

ذواته و موکن اینجا و قطیق و اکو قیان در اند الوی
 کند از موکن و نقل بند درخت بنفشه تخم و ورق چون با
 بوی اند و الی و سرفه و استقا و دودم را نافع حیضی راند
طراغور و فوج حبیب پاری بودنه کور بند بر یو دیم حبیب
 در فوج حبیب کفنه **طراغور** پاری درخت کور و آن کرمان
 و حبیب لاکل بند درخت حبیب **طراغور** خاکستر حبیب برین نجف
 کیر قطع و طوبای رحم کند مصلح آن غناب بدل وی نرور
طراغور پاری بو تیمار و درخت کفنه بند بر کمال **طراغور**
خلو و نرور و غلو و قطش و عصفور التو که در عصفور
 الساج آن مرغیت مقدار کینک در مال و پیر زده اند
 دم شیکبار یک دم و بریدم در کت از خون وی اند
 بخورند بکتمان برین اند بند بر یو **طراغور** و طراغور
 و بند پاری بند بر کینک در بند با اقام آن کفنه
طراغور فوج حبیب کور بند بر فوج حبیب و مصلح
 روغن بسیار **طراغور** پاری استغفار بند برین و در طراغور
 کفنه **طراغور** و سبب یوس و دانگدان رو و بند
 بند در حلیت کفنه **طراغور** و طراغور و مستعمل و
 ازینا و نرور

و ازینا و نرور و کینک و علف شیران و علف خرس و علف بند
 بند کینک در نرور کفنه **طراغور** و ازینا و نرور و بند
 در اند کفنه **طراغور** بند ازینا و نرور و علف بند
 کور حبیب اگر بر کور کینک ازینا و نرور و نرور کینک
طراغور و نرور کفنه **طراغور** طاق است
 خواصش در علس کفنه **طراغور** طاق است
طراغور کور کینک الارض و عرق العروص و نرور کینک
 کور کینک و نرور کینک و نرور کینک و نرور کینک
 برین اند مصلح و نرور کینک **طراغور** نرور کینک و نرور
 و کور و غبط و جفر و نرور کینک و نرور کینک و نرور
 بهار و نرور کینک و نرور کینک و نرور کینک و نرور
 مصلح آن **طراغور** و نرور کینک در نرور کینک **طراغور**
 در شام طیل در مصلح و نرور کینک و نرور کینک و نرور
 سبب **طراغور** و نرور کینک در نرور کینک
طراغور و نرور کینک و نرور کینک و نرور کینک
طراغور و نرور کینک و نرور کینک و نرور کینک
طراغور و نرور کینک و نرور کینک و نرور کینک
طراغور و نرور کینک و نرور کینک و نرور کینک

است هند که در پیش گفته شد **طوط** و قطن پاریس پندندی روی قطن
گفته شد **طوط** و عنبت الثعلب پاریس رویا تو کو شد کاوین و کوا
و کا تو بل در عنبت الثعلب گفته شد **طوط** و اغریون و حاصی
و طوطاق و اغریون جیا پاریس جلیو و سلق بری هند بری جیو
در حاصی گفته شد

طیف نام طعایت

طیلان روحی العالم و آن قسم پاریس پندنی از پاریس پندنی
و برص پاریس که طلاء کردن نافع **طیلس** پاریس تیمو و دراج پندی
اندلیس در برص قسم کبک خود ترا که کبک اکلش شکم بند **طیلان**
و کراش بر پاریس کند نا صحرایی هند درخت کانون در کراش
گفته شد **طیوت** پاریس از برص و کدخت صنوبر و نام شربت
که پندنی نام کند و نام کریمت پندی جکنا **طیا** و نوشاد
معروف نوسا کرد و نوشاد در گفته شد **طیس** پاریس کل و
مجموع کلها مبرد و خف **طیس** **الحکمت** پاریس کل حکمت و صنعت
آن بسیار است محو آن خود پندانی **طیس** **فردوم** و کل فردوم
رنگش بنایت املس مغیره و طینه و خواتم و خاتم الملک و پاریس
زهر بریز زهر است امتحان اول برکت کنند یکس که کس

باشد

باشد و سلف و یکد و شقال باشد و خود جهنم کز نیک افی و کوا و انبا
شراب پاریس که پاشا مند جهنم طاعون پاریس که کرده چند پاریس
نمایه مفر شش مصلح و کرباب بدل آن طیس رویا پاریس **طیس**
طیس کل سی رنگی تیر که و شنبو زبان یکسید و خون را به بند و طاعون
را خون و طلاء کردن نافع قلع را زایل کند و سل را مصلح
و شکستگی استخوان را نافع و با آفاق طلاء کردن پاریس از مصلح
بیرون اند مفر پاریس مصلح و کرباب بدل و طیس لایه **طیس**
رومی چون با یک سی طلاء کنند خون که از چشم آید یازد اند **طیس**
طیس و طیس ساسن یونان که کبک موس و آن کلیمت پندنی
و کبک صافیت بر زبان چید در پندنی زود و کلیمت پندنی
خوشیک از جرات و آن باشد بر و باشد به شود باشد
پیشا مند کز نیک جانودان کشته زهر در لطف **طیس**
طیس و طیس الضم و آن کلیمت لون آن زرد و تیره پندنی
ملایه میت بر و رها بر کم طلاء مود **طیس** **طیس** پندنی
منعده گفته شد

باب الطلاء **سحج** **طیغ** و طغیره و قودنج و قوتنج و
لغناغ و حقیق و صبق القحاح و صبق الحامی پندنی و پندنی

فیروز پور

المغفر

برسوز
فیلد

درد دوش
نذر کافور

25

خيار
في الدم
في

رکات کفہ
عنه

در این کتاب

شیخ حنیف
راوند

عالمی

ولف الکلم شیراز بنیاد برده دست انوار کو دریند و غنچه کشفه ۳۰

مصلح آن روغن بادام **عصاره خشک** باریک افیون بندر ایون در افیون کشته
عصاره الک و عصاره الوس و در الیوس ریاز را بنفشه شده و فوسف
 بندر ریسی طبعی خشک را نافع سرفه بلغم را می کند و تصفیه را می رسد
 بدل آن دو وزن آن پنج **عصاره الک** و قاقیا بندر ریسی بول
 اتفاقا گفته شد **عصاره الک** آب خیار ره سپید بندر ریسی بول
 ادمان آن غشی الی مصلح آن که گمانیدن بدل آن عصاره پنج
 سو فارسی **عصاره الک** بندر ریسی بول کرم کرم بعد **عصاره الک**
 بندر ریسی بول کرم کرم **عصاره الک** بندر ریسی بول کرم کرم
 رس موه کرم کرم **عصاره الک** و عصاره الصباح بندر ریسی بول
 در طوطی و خلودری گفته شد **عصاره الک** بندر ریسی بول
عصاره الک بندر ریسی بول کرم کرم **عصاره الک** بندر ریسی بول
 یونانی الباریع و سم الحرج بندر ریسی بول کرم کرم
 و عصاره در فقه گفته شد بندر ریسی بول کرم کرم
 خار دار را گویند
عطر خل و صوران باریک بندر ریسی بول کرم کرم
عطر خل باریک بندر ریسی بول کرم کرم
 روغن و نار دین بندر ریسی بول کرم کرم
 گفته شد

گفته شد
 خواه از جویان خواه از انان **عصاره الک** بندر ریسی بول کرم کرم
 چنانکه معلوم شد دفع کرد و بخوان کعبه عروس چون زنده بود
 او زنده برون او زنده استی **عصاره الک** بندر ریسی بول کرم کرم
 ده یک دانته باشد زایل کرد و در هر یک بول بندر ریسی بول
 دندان نیش کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم
 و کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم
 بر کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم
عصاره الک بندر ریسی بول کرم کرم
 خود و ز کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم
 انچه در اندون مار و بول در سوران دندان بندر ریسی بول
 ان بلیله زله مضطرب مصلح و صبح عطر
عصاره الک بندر ریسی بول کرم کرم
 شد **عصاره الک** بندر ریسی بول کرم کرم
 نافع و قوت دل دهد اگر انکه شترین عقیق در دست کنند و بر جسم
 سخن بالا **عصاره الک** بندر ریسی بول کرم کرم
 نفع عقیق و لاغوش طبر و ماده خوب و نیش باریک کرم کرم

چشم کشند صغیر و غیر را نافع و عقرب سیاه خشک کرده با سرکه بر سرش
 کشند از این ساقه اگر عقربیده در غرقه لبه بر زید بندند در این کج
 اندازند محفوظ ماند خون آن مضر نشی و مصلح و بر شمع کوفش کل این
عقرب بجز این که در دم دیار تیره رنگی نزنند در سر و خا بر سر
 و لوقو مگویند جهت نزول آب بشکورد و قوی چشم زهره و در
 چشم کشند بفع بخند **عقرا** کوهن و عقرب کوهن باشد عود القه قاه و
 را گویند بفع و غیر یاری بر سر بندد در غرقه کشند **عقید الغب**
 و میفید و در الغب و عقیده الغب از دوش آب کورد و شل
 بندد مده یعنی رس انکور **عقعه** و مصل و عکله از قالیج
 یاری کالنه بندد کوه صحرای **عقاب** و غنیت یاری از زهر
 و در چشم کشند و خنایر افراید
عکوب و حرقه بندد از سنگ در کنگه کفنه **عکبه**
 در اندکس و در میان در عراق لعبت بر سر بندد بانوجی در میان
 کفنه **عکیر** و شمع الکوز یاری مومیایی نخل شیر از زهره
 و دارو و آن در میان خانه شدید اشد بغایت کم است
 درم باوه درم عمل آکاش کشند که اعصار نافع **عکالزیت**
 یاری در زیت بندد زیت چیت رس زیت چیت انکور در
 باشد و غیره

باشد و طبع هر احتیاطا کردن نافع **عکربین** و **عکربین** یاری در دروغی کوه
 بندد تلخیت در سر طبع در چشم کشند کمال این قول کند
علف و رطبه و فصفه یاری بر سر بندد
 در فصفه کفنه **علف** و مقرب یاری ز نو بندد چو کوهن بخورد
 در دکان اینک بهر شکسته کردند و بر موضعیکه بندد خون فاسد
 بعد خوه خالص **علیق** یاری در باطنی از توت و کل
 و اوج بندد از وشت گشاده و رقی آن بیاض اشد حکم بندد
 قلع و ریشها و درین راز ایل کشد بر موضع بوا میرضادان نافع
عکک هر صفتیکه از انوار خائید عکک اند و عکک انبا صلیع
 است بول و ریکک و غیره معنی معطی بندد کوهن جلفوزه در
 ز این کفنه کشند مفر بعد مصلح و رقی در معطی کفنه
عکک و قلعونیا یاری ز نکیار **علقم** و خنظل بندد از نکیار
 در خنظل کفنه کشند **علث** یاری کاسی بر در بندد با کفنه شود
عمود و کرفسندی
 اجماع اقام آن در کرفس کفنه **عملیج** قسم خمره است
 که خمره ز میثان گویند در طبع کفنه کشند **عمار** و در کرفس
 یاری بر در بندد موی نو و موه در اس بک کفنه کشند

عکک و رقی

داکه پندار نماید سر را تا که اقسام آن بسیار رسیده بهمه از سیاه
 گوشت و کرم شود و آن را بر سر دو غده اندک و دهن و پوست
 و بر سر به هم میزنند و جوهر و بزرگترین آن را مصلع و بر ران
 ترش **عنه التخله** و قنای و نکلان پارسی و رو به تریک و سکه
 انکور بقطعه طولی و در رو به پندار سکه و انی و کاموزیک
 ششالی به و بر با شرا خود را بر انداخته و در جیم
 رویشا اثر اندازد و زن بخود بر کمر و قطع زخم خون کند
 و آن را باغی نشانی است از مضر شانه بدل و بر طباطبای **عنه العیب** و
 غایب پندار کاره کند و کای روی و ترش غده الدم را بود
 و در تویق و بر اسهال کهنه را باغی **عنه غاب** پارسی شیلان
 پندار شوره غدا که کلس با سبزه و رو بود و در کده و متانه
 و در کینه و حلق را باغی بهل ان غشی نیاید مضر قوت باه
 و مقلل مینه مصلع و ترشش **عنه الحی** پارسی نخوش و فاشا
 و ثمران پندار حیثان و آن شمر کمره البیضا یونانی که کمره
 پندار داکه چنانچه خوشه ان از ده دانه زیاده نمیشود و رای
 دباغیت بکار آید در فاشه کفته شود **عنه در حیات** ان
 اوایند

اوایست بسیار است لیکن آنچه تحقیق بر رویه پوست لیکور ان شیب
 پدید و از رزق و ان قشقه و زردان خشیانی هر چند در سبکت
 سدت و سبکت قوت دل و دماغ اغوا یزد و اس کمال دانه
 اما مصلع ان بوشیدن کافور و صمغ عربی بدل ان شود
 زعفران **عنه** و اسفیل پارسی نیاز موش پندار کول کاند
 و کانه جیغ و پندار در اسفیل کفته شد **عنه فقر** و مرزبان
 پندار مروه در لادن الفار کفته شد **عنه کبریت** و جلاک
 پارسی کرم پندار مگر در اسر کاکیا کفته شد **عنه عینه** پارسی
 مویز در عین و پندار دانه داکه در زیر کفته شد **عنه عینه**
 و هزار دشتان و بیل پندار بیل هزار دشتان
عنه و علق و عرج
 پندار اوینت کماره ارباب باضا پندار و در حمام مالند
 و حکم از ایل کند خاشیدن و رقی ان قلاع را باغی با
 و بر سفت روز در کوش چکانند پندار چینی را بر دقت
 پندار مصلع و کثیر ابدل و بر فوفل **عنه الحی** و و ج پارسی
 اگر پندار کج پا و بر پندار زهر ناکه و عرق الفار انچه کنند
 و مالش دهند مضر به با مصلع و کثیر ابدل و بر حید و

غزال پارسه

بچه برن یک کوزه پارسه که برنند برورم بلیغ ملل کنند نافع اید
در خطی گفته شد **غسل** و غرطنیش او چوبک را شنا و جرمش بپزدی
مورم در نشان گفته شد

خلیج و فوزنج بندید برونه چینی در قوتی گفته شد
خلیج اغریا و مشکط و شمع پارسه رنشد بر بیدیه در قوتی
گفته شد **خلیفه** و اصل السوس بندید ملتق در اصل السوس
گفته شد **غلام** و اسفنج
البحر ابر مرده را گویند بندید بادل مواد در راج گفته شد
عنقیه و شلجم بپزدی

شلجم در شلجم گفته شد **غیر** و سر و کوبیت
عوک و صفیج بندید میبندد در صفیج گفته شد
غوقد و عویج و علق پارسه از ترخار بندید اوشت کنار
در عویج گفته شد
و غمام بندید بادل مرده در غمام گفته شد

بام **الغای فاشا**
و زارشان و زاروشان یونان یا اینا پس لویه عی
کرمه البیضا

کرمه البیضا و خالق الشع و غنم الجیش از سر خوشی تیر بر زار جانان
کردنی تیر از سر خوشی بپزدی داک جکیخا خوشه وی قریب دانند
دانه در اول سبز و از سر سبز کل و لاجورد و بلیغ برو اینا چون
بیاضند یا ضا دکنند جرم هر علتی در ظاهر بدن باشد دفع کنند
بدل ان بولون ان در رنج و میوزن بسا **فاش**

اسم یونانی و سریانی دافع شش تیر از ریه و در او شش بندید
و اینا لیا و کرمه الاله در اندلس سلطانیه تیر بر میوزن
ورق و در چین تر از ورق لباب است و ان یونانی از فاشا
که انکور صواشر گویند نبات وی خورد بول و حیض اند و صرع را نافع

فاش و جند بیدستر و قند ز قیر و قسط و بون و غریبان و خایه
سکانه و ان خصیه حیوان بحری هم در آب زنی که کند و بچ آب تیر
جند **غزال** پارسه خصیه سکانه بندید خایه و بیل و اندلس گفته در
بیدستر گفته شد **فانید** یا نید و قند تیر از جند بیدستر و شکر و سر
جند سر قند بود در کرمش **فالش** الیونانی قیاقلا بندید

از سیم در باقلا گفته شد **فالش** القبطی و جامس بندید در سبیل
در باقلا قیاق گفته شد **فایه** و غل و ان یونانی و سر بپزدی
کنول گفته در نیلوف گفته شد **فایه** کل حنا و بر سکه و بر شکر و بر شکر

١٠٠

وہی ہے جس نے ان کو

مجلس
نور
مجلس

قطن پارس به بندر رومی در قطن گفته شد **قوت** درخت و درخت
بندیک و درخت عوج پارس سبذانی را و عکس که در وخت گفته
شود **قوس** مانع و عوج مانع و نام درختی که در مصر شرف
اندرا این را نیز گویند در خواص یکی اند چون کجور کنند که در
یعنی جذب آب کم کند و عقیم را نافع و یا و زهر را بر آب کزک
افزوس در عسل و کجور کنند و فواید آن نیم مثقال مضاعف
مصلح ویر کثیر ابلش جبار

قینا و بقلبه الحما بندر لونی در بقلبه
الحما گفته شد **قیقین** و قیقین و قانعا مو و قنقه پارس
مصر و سندوس بندش چند رنگ در کس گفته شد
قیصر قیصر بن جعفر بن بندش در نایب از سند که ده هزار
مصر نشین مصلح ویر ضعیف و یا ششاش بدل ویر با بوی **قیط**
در ترس گفته شد در سیم **قیطس** پارسه مودو عربی سبذ
مودو **قیشور** و حجر القندور و حجر التوفیق پارسه و
کف در یا بندر سند پارس اگر در جوش ختم شد از بند
باز ایستد تا رنگی و شکور در وضع نماید موصوفه بکار بند
ان بن دندان را حکم کند **قیس** یونانی شمع پارسه موم در
شع گفته شد

شع گفته شد **قیس** پارسه قیل و قاز بندر را در زفت گفته شد **قیل** و زفت
مال است که از صند کیمه **قیس** و قوس بندر شقیق پارسه و کس
و سید سیه شافان کیمه و ناله و حیض را اند و بر سبزه رطلد کردن نافع
خواص در بکافت شوق **قیط** و قوس موم و موم رانی گویند
برای جاحش بکار آید

باب الکاف **کار** یا کار
بندری کار پور مصلح **کادر** و کید پارسه کل کدر بندر کل کنگی خدام را
و شربان صند و در رانافه تا یک یک ابله و ناله و بانه
بانه بایشان مده خانی بده عدد نرسد شفا یابد بدل آن مصلح
دو وزن نیم **کادر** و پارسه پارسه و احراق و عین البقره
بالونه کا و بندش کل شیب در افقون گفته شد و باز بوی غدا
نیز گویند **کادر** بندر کار پور چند نوع و قیصر و دریا و سید
از اسم پارسه وجود دانه و حیثی آن التور و از رزق قطع باه کند
بوشیدن آن صند کیمه را نافع همانند آن شش و کیمه را بکشد بدل
ان دو وزن او طهارت بود از آن مصلح **کادر** یا **کار**
اسان التور بندر یک کیمه تا یک کیمه قیصر میندق طبع و بوی
نافع **کادر** و کرات الکیم بندر کند مادر و اسون گفته شد **کاس**

در میان
در میان
در میان

در کتب قدیم که در این شهر است و در این کتاب

یاری که با او بندش کار داشتی سوخته نمون کند دندان تو
را محکم کند و خوش شوقه باه و بر برهن ملل کند نافع در چشم
و شستار افرازد

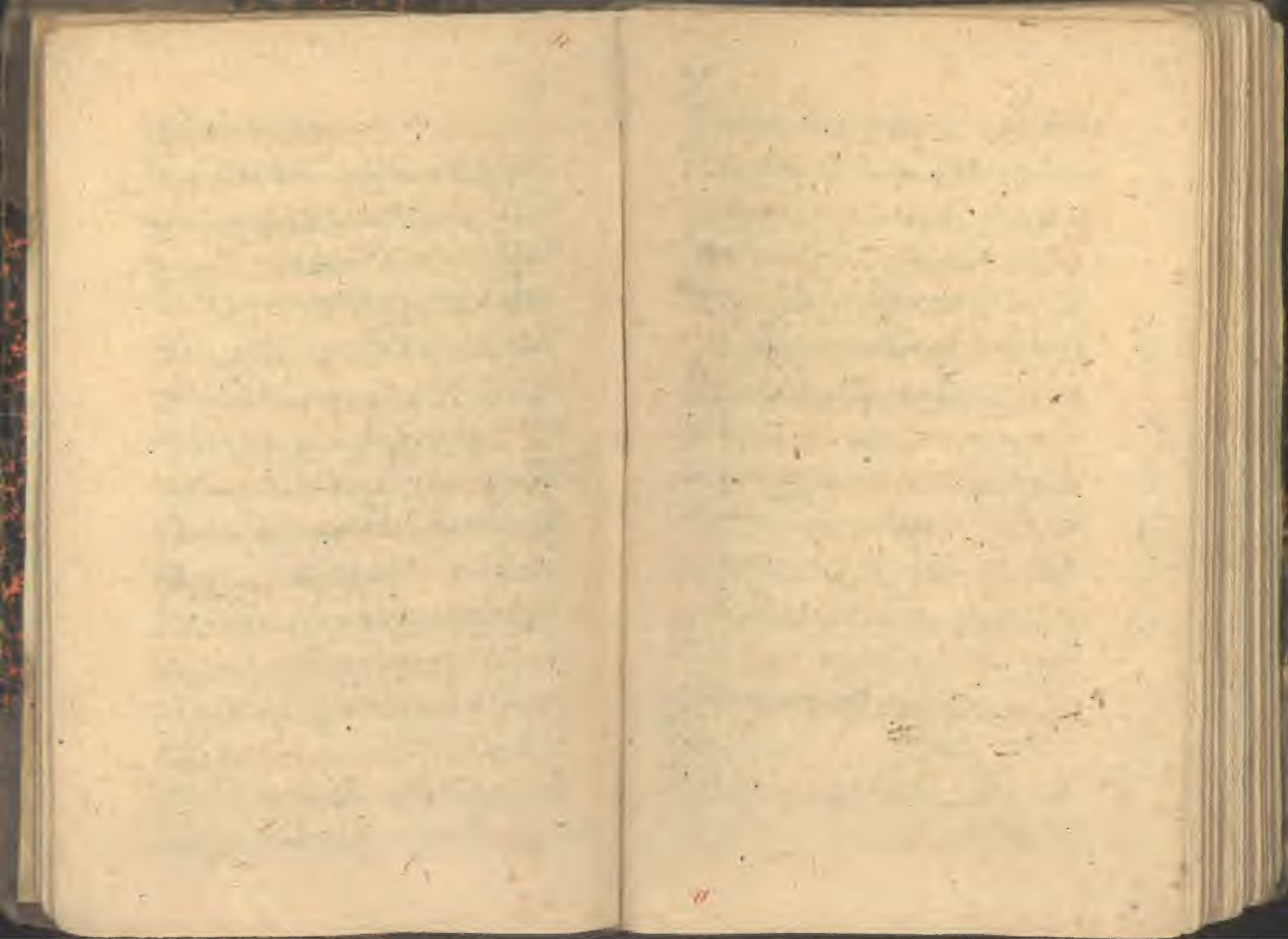
کف و بقله الحماق بند لونی **کف القلاب** و قاتل اید و بد
اشتا و بد مکان و بد نشان بندش عقیب **کف عاری** و کف
بریم بندش بیضی بشار **کف الضیغ** و کف السبع و کف
شیر اندر کس و بران و صفای نه موسک بندش کجکاو
اجود و شیرین نامند **کف یونانی** قیصر آن کل خواجه
از نخل نرود کافور و کفورا گویند آنچه از ماده کافور
و کفیر بندش ببول کجور و کفور انوار **کف الیود**
و کف الیود مشهور موسیای **کل نجات** بندش بیخ زمار
شکایت اعضا و کوفت بدن را ضاد آن نافع **کف عمل**
نرمان خراسان نقل بندش **کل کلس** یاری نوره
بندش چون **کلید** یاری کرده معتدل و در کوفت در خلط
و حاصل شود **کل کلمه** و در اسهال بندش **کل کلمه** و در اسهال
بندش شور درخت عا و قو **کل کلمه** و در اسهال بندش
در باد کجکان گفته شد **کل خیر** و **کل خیر** و **کل خیر** و **کل خیر**
کما

در کتب قدیم که در این شهر است و در این کتاب

کما و فطیر بندش در فطیر گفته شد **کما** و فطیر
فطیر اسالیون بندش کوندا اجود و کجکاو
بندش **کما** و فطیر بندش **کما** و فطیر بندش
شور امر و سر دلت آنچه ترش بود شکم را اند **کما** و فطیر
زیره که مانده یاری و بنفشه و ش و کوانی سیاه کشته
در خواص با یکدیگر نرود که بران کرده در سر کشته
شکم بندد و در چشم خوریده باشد بر کنند و بند
در خواص بران موضع پاشند و منور و بد و نقطه بول
را اند بندش کده بر نراند با سر که فواقی را نافع
معتدل و درم با خف مشر شکم معطل آن کشید بندش
تخم کرب **کون صلا** و انیسون و بندش نوب و نوب و نوب
مد انیسون گفته شد **کون صلا** و بندش نوب و نوب و نوب
و انیسون **کون صلا** و انیسون و داد ادیر و کون
بندش انیسون و سیاه در ماز و نوب گفته شود
کندر و در لبان یاری کنند
در یابی یونانی لیبان و او ان صبح درخت عمان است
بندش عود و بوزره و کون درخت ساریل باشد و نوب

۴

کتابخانه عمومی خاندان قاجاریه



[illegible]

三

باری و نیتها و غیبه زناخته و سپید چشم و سرقان زایل شود
افزاید و مضر کرده معلوم و بر عمل بدل و بر یکدیگر **ماون**
و حاشا بنده بودیم گوید در فو تیغ گفته شد **ماو** پاریس
بهدر بایه صاحب حکمان و سیر زور استقا و مو سیر نشاید
که استزد خود و بهترین ارباب باران سر خود حق کنند
الم پاریس گوشت آب بندر بایه از گوشت محمد باشد
منع ذل قوت دهد **ماو** و شیر و جو مول و اند و قهار
حاره و بلغم با کفش و راز بایه نافع و شکیاف و نفع
بافت و سر **ماو** البین یا دبی آب بنیر بندش بایه بنیر
و طلاء آکلف و جرب و غیره و نافع و حار و جرب بند
مقدار ماخوف در دوزخ شریف یک ممل منصف از آن
بر تاز به یا کاود و در بل بر افش اینست بخوشند چهل
سکنی و یکدیگر هم سر که در و یار کنند تا آن بریده شود
و بنیر جمع شود بعد از آن بیایند و این بکر یا سبب بنیر
و لکار بر **ماو** الوند یا دبی آب کل مقصود یکبار
بندر کلاب بوشیدن و طلاء کردن قوت دل و معده
دهد و خون آن حار و رابث اند و حقایق کرم راناف
و صواب را کن

و صواب را کن بر موضع ریختن مو و مو را سفید کند و صواب را
جلا ببات **ماو** لکافور بندش بایه گوشت سگوان و صواب را
بل شفا شد و در ریش را راناف و بر این از صواب و در
خفته چون درخت آن بشکافند از و بر و آن نشود
منجر گفته کا خود کرد آن را درخت خلیه گویند **ماو** الوند
ما بر سطح و اگر گویند بلغم دفع کنند **ماو** الوند یا دبی
آب قعل و بر قایم مقام شکست **ماو** لعل یا دبی آب بند
صنعتش بکیر و عمل دو جز آب بکوشند تا تلخ ماند
شکم بند و در زمان را قرا و در صناف پیدا کنند
آن تو اکھا مضر **ماو** الحید یا دبی آب این نافع در آب
اعضا را سخت کند و قوت دهد **ماو** لکافور معدن مسکه
نافع بدان و کوش و معدن ضرر آن عالمبول حادث کند
ماو الغیض و **ماو** الزجاج یا دبی آب یکمین و طبع غاری
هر یک و در دوزخ بکوزند و در کنند انجی سر را
بگیرند **ماو** الزیغ بندش با آب یاره معدن زینق جاری
یا بند بدن را بشویند جو و حکم را بعد بند **ماو** لکافور
و آن اینست در کافور کا خانه توره یا بند طبع بر

ناز به عصاره و در گوش چکانند و را بکشند **ج** پاریش
 بند را در درماتش گفته شد
مخروش و اصل انجدان بندش درخت منکعل را با کندن مصلح
 ان عمل **مخلب** تخم انرا حبله محلب بند تا جو در دراز روی
 گفته شد **محموده** در سقمونیا گفته شد صمغ درخت زقوم
 ولایت بندش کوند تمود
نیله و منیط عرب دینق در میان گفته بندی
موره **ج** پاریس مغرب در مانع بند سیجا ریکی
 افراط خورش ان خشی شوق الله مصلح و پارسا ترو
 انجدان **مخص** پاریس دوق بند حبله و گفته شد
ماد و روغن شیر سیاه بر
 ورم کم طللا ان نافع
مزنخوش و مرقوس پاریس مزنخوش عربی از ان الفاسد
 مروه طبع و را نفع و عسل بول را الله مصلح
 مشابه مصلح و تخم خرقه بدل ان ورق یا سیمین **مزنخوش**
 سمنو و باز نایش کوند و فاقایس بند مینبر و ایلوا
 که کوند درخت کیشکوار باشد صفت ان حیض را اندویم
 بیرون آوو

بیرون آوو ان سر فو و علم النفس و الله یملو و قهره
 و نافع با شراب کشید بغل مالند کند بغل را ایل کنندیم
 با تخم مرغ نیم برشته زن بخوبی منع خون رفتن کنند مصلح
 مشابه مصلح و بر عمل بدل و بر باد ام **مزنخوش** و **مزنخوش**
 پاریس مورد بندش مورد اگر معطی نخورد کیر در کرم
 را بکشند **مزنخوش** و عسل را بر بیاور خورش از مرقوس
 دیگر بر اسهول تخم ان را اندازند در دراز روی و مرقوس ادرار
 ما و در مکر و مرد سیید یکی را خرا ما و یکی را از دینبر
 و الله شیر از شیر مرقوس و تخم بنفیل مرمان و مرقوس
 و میشها و اقوان پاریس کا و نیم بند ناز بود در ریان
 گفته شد و لید بوراجی العالم در اقوان گفته شد **مزنخوش**
 چند قلم آید و فیه و کایس و حدید و شیشه بندی
 انواع کونا مکی در کردن کوفکان بند ندر بند **مزنخوش**
 و مرنک پاریس در دراز روی نای لیدر خورش میندی
 مرد در شفا طللا ان خون مرده و ابله را ایل کنند و
 و اسباه که انداختن قوی و خنایس و خنایس پیدا
 کند مصلح ان قی باب کرم بعد ان زنجبیل **مزنخوش** پاریس

در **مستند** در بعد بند گفته شد بند را که گفته **مستند**
مستند و شکست مستند نیز از بند بود به چنگ اگر کو شکست
کند عوض شیر خون و بد انگشت حقیق و قول و دم نقاشی اتفاق
جذب و شیم کند شکست به بریز انداخته گفتند که مضر فعل
و بر سر که بدل و بر تفاق و عدس

مستند بار که کند رو و بر باریه گیاه رو
مطلوبه یونانی به چنگ باریه شکست و بقیه کید و آن مستند
و سیاه از آن سیاه بطلی گویند و سید و امضی سید بدان
مضغه کنند دندان متحرک را شکست کند مضغه نه مضغه آن
صمغ عربی بدل آن لبان و کند در باریه **مضغه** و شمره اوج
بند را و نشسته گشته را بند در آن ان قولی از **مضغه**

الود در که با گفته شد
مطلوبه و عقیدت العنب مشجعه بندش شراب نکور در گفته
شد **در حلقه** گفته بند پهلوانان را زاره
مستند و مستند سکنه سکنه در
جست گفته شد و حمله گوشت را نیز گویند در ما بهود که گفته
مستند چیز ریش چند از کو گفته و پیچیده با عمل یا شکریا کند
بنا کنند

یکی کنند چون خواستش قضی است کند او عید انک ده گردانند
دماغی را قوه دهد و شربت زیاده کند و در خون تغییر پیدا کند
بلذت تمام بدون اند و غوطه بسیار و تیره مرد در دل زن
کند صفتش موارید نافه بگفتند بل و نیون و بعض
مضغه از هر یکی بگویم کالنج و اصل بطلب از هر یکی بگویم
نقعه از خرد کرد مار که از هر یکی بگویم سلیقه در چینی رو
مضغه از هر یکی بگویم و نیم در اند صمغ عربی کثیر از هر یکی در
با پیچیدن عمل گفت گفته باشند و در وقت خواب و شکام
مجا نعت بگفتند با ناله بخورند بفاقت نافع و جرب **مضغه**

در خصیة التعلی گفته شد **مضغه** و امضا پارسی روده بند را
خون بدست آورد کند و میل بر دیر اند **مضغه** ان بفتاح **مضغه**
او جرب بر سر و شکست

مضغه بند ریش از مار حقیقی صادران شکست و کوفت و الم
نقرس و تشنج و نافع تشنج و باه را بر انگیزد و خاصیت آن مضغه
شناخته مضغه ان عمل در ضماد بدل آن حبه القلند **مضغه**
پارسی علیه باد بجان بند را بن بیکن در باد بجان گفته
شد **مضغه** مطلق در

التور گفته شد بندگان ماند **مقلوب** و سترخان در باد
 گفته شد پاریس بالکون بندش است پیل و سیتا پیل
مقلوب در صمغ اجاص گفته
 شد شیر از راز و دوطول بندش کوند **الوقفا** **مقلوب** پاریس
 ریا بند چنگ بستر در حجر مقلوب طبع گفته شد و در حصار
 نیز گفته شد **مقلوب** و تقاضا بر بندر کلمه و سبک
 و اندیز گویند در بیرون گفته شد **مقلوب** و کوار عرب
 مقل از رقی و مقل مقلی و مقل بوق بندش کون
 اکلا و طلا و طاعون یعنی و باران افعان فوج و خور
 الضام رحم زن بکن ایدیم بیرون افسوس کرده و
 مشابه بریزانند بول و حیض راند خوهن ان کنیز
 جانوران و سرفه کهن را نافع و قوت مجامعت دهد
 و خنایر و نافع طلله در ان با سرکه لعنه و الوطند
 بیاض مندی یا بخور کنند بوسید را مفید مضر چکر
 مصلح ان صمغ بطم و نیموزن ان کنند **مقلوب** **مقلوب** **مقلوب**
 طوینا گفته شود سرکه خار در راز پاریس حوضه
 کور قناع بندش با تم لک **مقلوب** **مقلوب** **مقلوب** گفته شد
 پاریس

پاریس تخم بندگان شور از تیز کش و تخم الون **مقلوب** و علی بندش کسکوار
 در صمغ گفته شد **مقلوب** و مقدوش در کفش گفته شد **مقلوب**
 و فطر اس الون و مخون و مقدوش و نیا بندش **مقلوب**
مقلوب **مقلوب** و یکا ران الحوت در طلوس
 صمغ و مایه نرمی گفته شد بندش مین مار
مقلوب پاریس نمک انواع است **مقلوب**
 اندر از پاریس نمک طبرق و سیاه غیر فطی و مقل بندگی
 سرخ رنگ باشد و در انجیر تخم نزدیک بوره نیکوترین ان
 اندر از کرم و خشک است با سنجیدگی خوردن بدل نیموزن ان
 بوره **مقلوب** **مقلوب** پاریس در راز سرخ گفته شد بندش سبکی
 لال **مقلوب** در تکه گفته شد بندش سبکی **مقلوب** **مقلوب**
 در نون و گفته شد بندش نوسا کرم و کرم **مقلوب**
 و مقل عجمی پاریس نمک طعام **مقلوب** **مقلوب** بوره در دست
 شور بندش نمک یا بده اقواسرین بوره است **مقلوب**
 پاریس نمک بندش لون سانه لطیف ترین انواع **مقلوب**
 کرم و خشک است **مقلوب** **مقلوب** در باقلا یعنی سیم گفته
 شد **مقلوب** **مقلوب** **مقلوب** **مقلوب** **مقلوب** **مقلوب** **مقلوب**
مقلوب

مقلوب
 مقلوب
 مقلوب
 مقلوب
 مقلوب

نیز گویند در بوق گفته شد

نقد لونا بدست و زار باشد از قوت بند و بدین بانوی که شوی خط
بعد با این ترش و خوش بیاض اند فواقی و غشی و حیض را کن
کند با فواقی ضار کنند و مایل را بکند اند با کنگر کند که نزدیک
دیوانه را نافع اگر بگزند که عقوبت می بیند مفید بعد با قدری
عسل و مصی که بخامد فواقی و خفکان را نافع او مانس مکر اند مصی
کروش بل و بدین نه **نقد** یا ریح استرخ ششها بند ترش
بید و این که نزدیک عقوبت شاد کنند و بیاض اند نافع

نقد در عصب گفته شد بندش
کمر **نقد** و نام الک و کما و کون بندش قسم بود بدین سکه را اند
نقد یا ریح بود بر در که در کورمان میخورد بندش کور و بعد
عد در بندم روغن زیتون اندازند و عرق کنند بعد سبقت
بر قند یا قند نمود تمام اند و اعصاب قند را قوت دهد **نقد** یا ریح
بندش در جینا از بدین و زعفران کنند نافع را بر کنند و بدین
بهتر از این نیست **نقد** مکر گفته شد جیب است بندش
اندر و کردار

نقد و قناری بر که شجره القدوس و مکر العباسی ان حیات

الحیة الزا

که صبح از این بندش کثیر گویند در قفا گفته شد **نقد** و کلسی از این
بند چون خوشی آتش را بنایت نافع بر موضعیکه خون روان
بعد بر و بند خون را قطع کنند خون و طلا کردن جویش
خفقا نرسد آنگذ مصی ان فی باکم بعد ان روغن بادام
و شیر تازه و اس مرخ **نقد** بندش و جویبار معده و عیا
سیدر چیم زایل کند بر خلق طلا کنند خفاقی بلغیر را بوی
در آب جلی کرده بخامد بفت رند ما را از اینجا بگزند و در کوراف
ان ریزند بیدر بعد ان شربت و پوره یعنی جویبار و کنگر
اندر این **نقد** یا ریح استرخ ششها بند ترش
بوزانند بر اینها بند یا شند نافع بعد بوقته با عسل کن
کنند و عسل در شیم کنند چشم ریش را سود **نقد** یا ریح
یا ریح استخوان بلبل بند کوشش بر رده علم البول را سود
ما خوران یکتقال منصرم از مصی و ریش را **نقد** و لیس
بندش عرق می در لبلله گفته شد

نقد و جویبار الماء بندر اصغر نه در کوش
الماء گفته شد **نقد** و جویبار بندر کما جویبار
انتقال گفته شد **نقد** یا ریح استرخ ششها بند ترش

میان البقرت

و علی و کر فشی بندر سیل عو را فرو بر گوشت و بر سر میگذارد
در آفتاب ببرد آن شراب قاتل

درخت نیل خضار بنویسند و با سر یا ورق
خام مزه کرده یا بر سی که گوش بندر سیل کان نظایر
آن بر خفاقی لب بندر تبه و بر گوشت یا فو نافع و بکشد
بندر و سیل یا کس که بندر گوشت کهنه را نافع بایچه در کف
شد و با دخیان بندر سیل در باد بخیان گفته شد
در مقل گفته شد بندر گوشت و حلال بندر
بجو و خام در کف گفته شد بندر را که کالی در کف گفته
شد

کل اینوی و غیره که با سر سفید را گوشت خواهد بود بر کباب
خواه صد بر کرد و در کف گفته شد

باب الحامی در کافه
صغیر گفته شد کول و شراب لک و در تیغ سفید خوانند
سبک که در کف گفته شد

بندر یا بر سی درخت خضار گفته شد بندر
بندل اندر این **بندر** بندر و بندر

بندری

بندری از سیل و غر غدا بندر کف را با سر از غر و علی و کول و بر کان
را نافع در خفته بندر بر سر سیل بندر را که کند **بندر** یا بر سی
سیل بندر بندر بندر و بر سر سیل بندر بندر بندر بندر
بندام بندر بندر بندر و بر سر سیل بندر بندر بندر بندر
بندام بندر و اگر در خون و بر سر سیل بندر بندر بندر بندر
بندام بندر تا به آن با خور که بندر بندر بندر بندر بندر
را خور بندر بندر بندر و بر سر سیل بندر بندر بندر بندر
بندام بندر بندر بندر و بر سر سیل بندر بندر بندر بندر
بندام بندر بندر بندر و بر سر سیل بندر بندر بندر بندر

بندام و **بندام** و **بندام**
کو که خضار معتدل بود در سر در و بر سر **بندام** بندر بندر

بندام و **بندام** و **بندام**
فاشر گفته شد بندر در کف گفته شد و در کف گفته شد

بندام و **بندام** و **بندام**
بندام بندر بندر بندر و در کف گفته شد بندر بندر بندر

بندام و **بندام** و **بندام**
و بندر بندر بندر بندر و بندر بندر بندر بندر بندر

نقوس را نافع
 بندش از خوردن ساز بون گفته شد
ملیون در بطبع گفته شد یاری دهند خمره **ملیق** و عویله
 بند یاری دهند کاسی در بند با گفته شد **ملمو** و طعم و سلق
 جیاتر شتر بخ در است گفته شد **ملیان** و شایع هند جیتر
 در شیط گفته شد **ملیون** یاری مار چوب و مارکی اهل غوث
 و اندلسی سفر اندیش بون غرق الب و برفان و درو اما
 و علی البول و قولنج بلغم و یکی را نافع و نقطه البول را بر از طوط
 بوضاضه پیرا نافع معده را مضرب آن شک کند و زیر
 بند
 حلتیت صبح آن باشد در حلتیت گفته شد **ملی** یا یاری کاسی
 بستنی و بر رعب بر راز بونای نقوس و قنور بون و بقی
 و بل و ورق و ریش تر از بستنی بونای انولقا طبع
 سرد و تر عصاره و استقار نافع سده جگر کشاید
 شمشیر از خون کند خاصه ز نور و عقوب و مار و تی
 رعب و برگزند که عقوب ضار کنند نافع مسکن بجان و
 و صفرا معده و زیر شاد
ملو و نقله
 الیود

الیودیم یاری در از رزق الصفی و بند یاری کاسی شتی
 بندش خلیک کاسی در بند با گفته شد **ملو** و انولقا بند
 گزنده در انولقا گفته شد **ملو** و باریقه و فوج و عکلا
 شمع بند یاری در بونای گفته شد **ملو** و فایق و فایق
 و او فایق و اندروسان و داری و و بند و و
 جلیقا و رقی ان ضار کردن لوجقا اثنی را نافع با شراب
 اثنی میدن نقوس الیودیم بدل آن بند از خود **ملو** و
 فعیداسی و عصم الراعی بندش را جلیقه در عصم الراعی
 گفته شد **ملو** و حلیقه الیودیم بندش یاری در حلیقه
 در حلیقه الیودیم بندش **ملو** و حسن الحمار در انولقا
 گفته شد و شکار بندش گزنده **ملو** و فجل بر بند
 مویا صحراندر فجل گفته شد
ملو و الیودیم الیودیم خود و
 مر تید ایلا و کند ریر بالکی **ملو** و کند بر بندش خمره
 شکوفه آن مانند بنده باشد اگر در گوش کسی رفق و اله
ملو و قصه بندش یانس و بنو در قصه گفته شد
باب الباخ یا **ملو** یا **ملو**

سکون الموت

تمام گفته شد باری که بوتر خایک پندیر بر لویا
میتون و تافسیا پارسی از دهن در سداق
 جیکار در سداق گفته شد **میتون** این اندلس انغم و ان پندیر
 حیوان کو پند و انغم از پندیر مایه حیوان باشد **میتون** پندیر
 میتون دار و پندیر و قفس قریشی در خور گفته شد
تمام شد کتاب
 از ویله لزدیت سید رضا ایاز



۱۳۲۲

کتابت در
 ۱۲۴
 در اسفند
 ۱۳۲۲

